

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِ مُحَمَّدٍ وَّعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

روش استنباط احکام (احکام ۳)

رشته علوم و معارف اسلامی

پایه دوازدهم

دوره دوم متوسطه



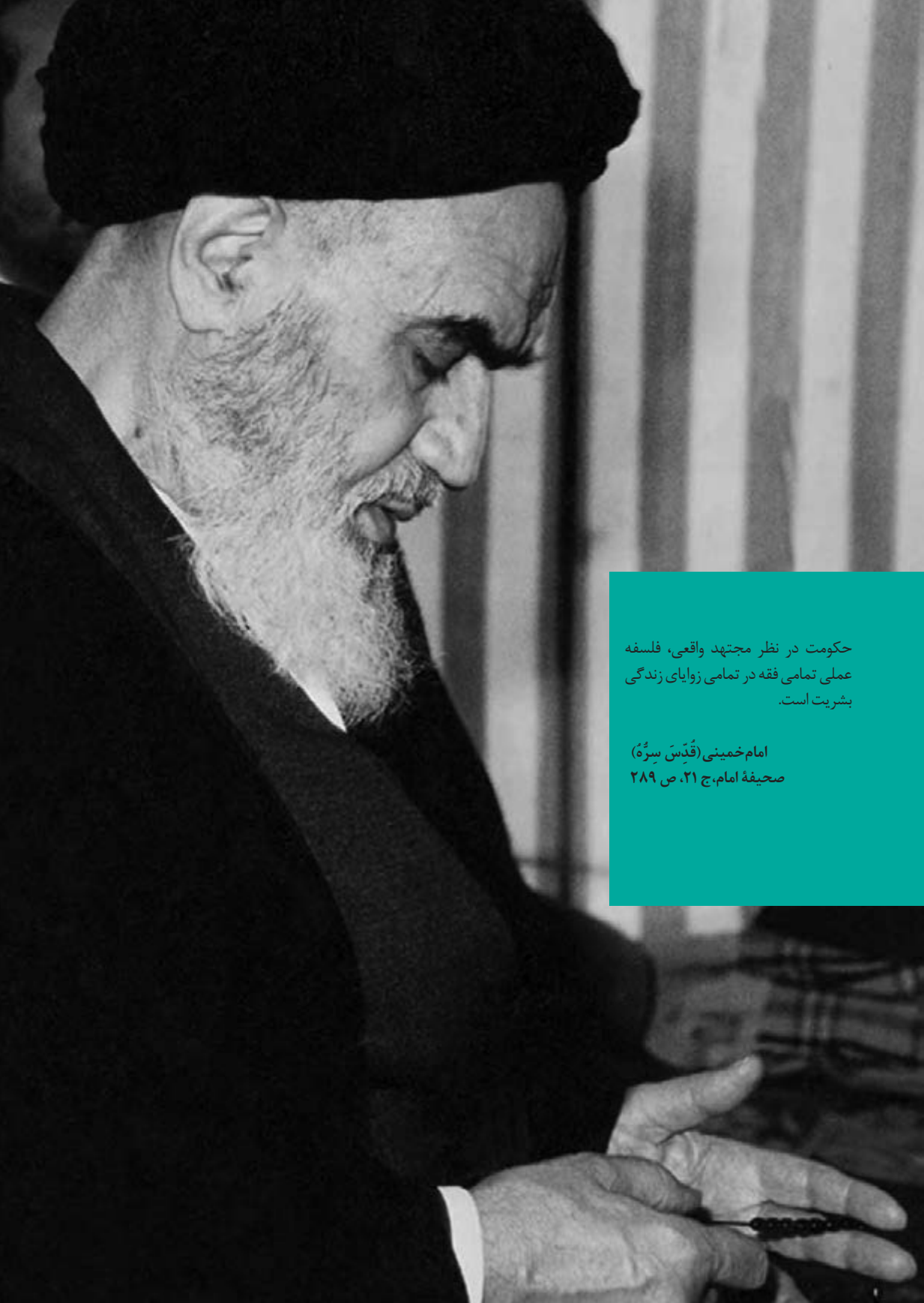


وزارت آموزش و پرورش سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

روش استنباط احکام (احکام ۳) - پایه دوازدهم دوره دوم متوسطه - ۱۱۲۲۳۲	نام کتاب:
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی	پدیدآورنده:
دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری	مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف:
سعید سید حسینی، محمود متوسل آرائی، علیرضا دهقانی فیروزآبادی، سید محمد دلبری، حمیدرضا تمدن، مهدی حاجیان و روح‌الله حیدری (اعضای شورای برنامه‌ریزی)	شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف:
سعید سید حسینی (مؤلف) - جعفر ربانی (ویراستار)	مدیریت آماده‌سازی هتری:
اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی	شناسه افزوده آماده‌سازی:
احمدرضا امینی (مدیر امور فنی و چاپ) - جواد صغری (مدیر هنری) - مصطفی حسین زاده (صفحه‌آرا) - کبری اجابتی، زهرا ایمانی‌نصر، زهرا رشیدی‌مقدم، سیما لطفی، فاطمه پزشکی و ناهید خیام‌باشی (امور آماده‌سازی)	نشانی سازمان:
تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)	ناشر:
تلفن: ۹-۸۸۸۳۱۱۶۱، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کدپستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹	چاپخانه:
وبگاه: www.chap.sch.ir و www.irtextbook.ir	سال انتشار و نوبت چاپ:
شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران تهران: کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج - خیابان ۶۱ (داروپخش) تلفن: ۵-۴۴۹۸۵۱۶۱، دورنگار: ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی: ۳۷۵۱۵-۱۳۹	
شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»	
چاپ هشتم ۱۴۰۴	

شابک ۰-۳۲۶۹-۰۵-۹۶۴-۹۷۸

ISBN 978-964-05-3269-0



حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه
عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی
بشریت است.

امام خمینی (قَدِّسَ سِرُّهُ)
صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۹

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به‌صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس‌برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع، بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

فهرست مطالب

۹	روشنمند بودن استنباط حکم شرعی	بخش اول:
۱۰	ضرورت روشنمند بودن فقه	درس اول:
۱۵	تاریخچه استنباط حکم شرعی	درس دوم:
۲۵	اصول فقه، علم روش استنباط	درس سوم:
۳۳	آشنایی با ادله اجتهادی و نقش آن در استنباط احکام	بخش دوم:
۳۴	کتاب (قرآن)	درس چهارم:
۳۹	سنت	درس پنجم:
۴۶	امر و نهی	درس ششم:
۵۴	مفاهیم	درس هفتم:
۶۳	عام و خاص، مطلق و مقید	درس هشتم:
۷۲	اجماع	درس نهم:
۷۷	عقل (۱)	درس دهم:
۸۳	عقل (۲)	درس یازدهم:
۸۷	آشنایی با ادله فقاهتی و نقش آن در استنباط احکام	بخش سوم:
۸۸	ادله فقاهتی (۱)	درس دوازدهم:
۹۵	ادله فقاهتی (۲)	درس سیزدهم:
۱۰۳	منابع و مآخذ:	

دیرمخترو دانش آموز گرامی

در دو پایه دهم و یازدهم با برخی از مهم‌ترین احکام مورد کاربرد در درس احکام آشنا شدید. قطعاً هر دانش‌آموز کنجکاو و پرسش‌گر این سؤال برایش مطرح می‌شود که شیوه به‌دست آوردن این احکام چگونه است و دانشمندان اسلامی، از چه منابعی این احکام را استخراج کرده‌اند. در کتاب روش استنباط احکام (احکام ۳) آشنا خواهید شد.

در این کتاب سعی کرده‌ایم مهم‌ترین اصول و مبانی استنباط احکام فقهی را مطرح نماییم. بدین منظور پس از بیان لزوم روشمند بودن استنباط احکام و ضرورت فراگیری علم اصول فقه، گوشه‌هایی از قواعد و اصول این علم به دانش‌آموزان معرفی شده است. جهت آشنایی بیشتر دانش‌آموزان با روش نگارش متون اصلی فقهی و شیوه بهره‌گیری فقیهان از علم اصول فقه در استنباط احکام، عباراتی با عنوان «تطبیق فقهی» به همراه ترجمه آن در بعضی از درس‌ها گنجانده شده است. همچنین با عنایت به اینکه این متون فقهی برگرفته از آثار فقه‌های بزرگ شیعه می‌باشد، پس از هر متن فقهی، نویسنده آن اثر به اختصار معرفی شده است. گذشته از این، همه درس‌ها مشتمل بر فعالیت‌هایی است که انجام آنها به فهم بهتر مطالب کمک می‌کند یا مطالب آن سنجش را کامل‌تر می‌نماید. شایان ذکر است که «تطبیق فقهی»، «تاریخ فقه» و «فعالیت» جزء منابع آزمون نمی‌باشد.

لازم به یادآوری است که: اولاً بسیاری از مباحث موجود در علم فقه و اصول که برای استنباط احکام ضروری است در این مختصر مطرح نشده است.

ثانیاً، مباحثی که در این کتاب مطرح شده تنها در حد بیان عناوین آن بحث‌ها است و مسائل دقیق و محققانه‌ای که در ذیل هر یک از این عناوین در کتاب‌های مفصل آمده است، در این کتاب وجود ندارد. بدیهی است که اکثر این مباحث برای دستیابی به توان استنباط احکام و یافتن ملکهٔ اجتهاد ضروری است و صرف دانستن عناوین کلی آنها نمی‌تواند چنین توان و ملکه‌ای را در انسان پدید آورد.

بنابراین باید توجه داشت که رسیدن به درجهٔ رفیع اجتهاد و تخصص در استنباط حکم، مسئله‌ای نیست که با خواندن یکی دو کتاب کوچک و بزرگ به دست آید، بلکه نیازمند سال‌ها ممارست و تحقیق و پژوهش و جست‌وجو و تحلیل نظرات فقها و صاحب‌نظران اصول فقه است.

با این وجود در نوشتار حاضر تلاش شده که عناوین مهم‌ترین مباحث فقه و اصول فقه جهت آشنایی اجمالی با مسائل این علوم عرضه شود، تا زمینه‌ای باشد برای فراگیری هرچه عمیق‌تر و گسترده‌تر آن در فرصت‌های آینده. مجموعهٔ این مباحث علاوه بر آشنایی با علم فقه و علم اصول، به ما می‌آموزد که استنباط احکام و صدور حکم شرعی دارای روش خاص و مبتنی بر اصولی متقن و مستدل است، به گونه‌ای که نمی‌توان به سادگی دربارهٔ هر موضوعی حکمی شرعی صادر کرد و آن را به شارح مقدس نسبت داد. یافتن حجت شرعی که ما را

در پیشگاه پروردگار معذور بدارد و ما را به سبب انجام وظیفه، مشمول رحمت بیکران خداوند متعال بگرداند، امری دشوار است که جز با گام نهادن در مسیر صحیح و روش درست استخراج احکام و بذل تمام وسع در این راه میسر نمی‌گردد و البته واضح است که طی این مسیر دشوار و هموار ساختن سختی‌های این طریق صعب و نیل به مقام تفقه در دین، اجری وصف ناشدنی و جایگاهی بلند نزد پروردگار متعال و رسول گرامی اسلام ﷺ و اهل بیت طاهرینش  دارد و از این رو است که امام کاظم عیسی می‌فرماید: «إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ، حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سَوْرِ الْمَدِينَةِ لَهَا»^۱.

خداوند یار و نگهدارتان



نظرسنجی کتاب درسی

۱. کلینی، محمد بن یعقوب؛ کافی، ج ۱، ص ۹۲.



بخش اوّل

روشمند بودن استنباط حکم شرعی



درس اول

ضرورت روشمند بودن فقه

در سال‌های گذشته، در درس‌های احکام و اصول عقاید، با مفاهیمی نظیر حکم شرعی، فتوا، اجتهاد، تقلید و... آشنا شده‌اید. آیا تاکنون اندیشیده‌اید که یک مجتهد یا فقیه چگونه حکم شرعی مسائل و موضوعاتی را که با آنها مواجه می‌شود، از منابع استنباط می‌کند؟ آیا می‌دانید فقیه یا مرجع تقلید برای بیان رأی خود از چه علومی باید برخوردار باشد و چه مراحل را باید طی کرده باشد تا به مرتبه بلند تفقه در دین و شناخت عمیق آن دست یابد؟

در پاسخ باید بگوییم که یکی از مهم‌ترین وظایف جامعه اسلامی تفقه در دین و شناخت عمیق آن است؛ چنان که خداوند متعال در «آیه نَفَر» مسلمانان را برای ترک آن مؤاخذه می‌کند و می‌فرماید :

«فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ»^۱

چرا از هر گروهی، از مؤمنان جمعی هجرت نمی‌کنند تا در دین آگاهی یابند و چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند.

فعالیت

با مراجعه به تفاسیر نمونه و نور، درباره «آیه نَفَر» و نکاتی که در آن وجود دارد تحقیق کنید.



اگرچه لازمه تفقه در دین — به معنای فهم عمیق دین — بصیرت در تمامی اجزا و ارکان اسلام، اعم از اصول و فروع دین است، اما واژه فقه در اصطلاح بیشتر به فهم بخش خاصی از مسائل دینی گفته می‌شود و آن عبارت است از «فهم دقیق و عمیق مقررات عملی و فرعی^۲ اسلامی با استفاده از منابع آن».

اما قرآن کریم در کنار تأکید بر تفقه در دین، بر ضرورت دقت در دریافت و فهم احکام و امانت‌داری در نقل آن و نیز صدور حکم مطابق دستور الهی تأکید نموده است. برای نمونه خداوند متعال در آیات ۵۰-۴۴ سوره مائده، پس از بیان این نکته که احکام الهی به صورت کتاب‌های آسمانی تورات و انجیل و قرآن بر مردم فرو فرستاده شده و بر همه لازم است به آنها عمل کنند، با بیانی تهدیدگونه می‌فرماید :

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

۲. به مقررات فرعی از این جهت فرعی گویند که در مقابل اصول عقاید و مبانی اصلی اسلام قرار دارد.

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»،
 «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛

یعنی کسانی که مطابق «آنچه خدا نازل کرده است» حکم نکنند، کافر و ظالم و فاسق اند.
 همچنین در این آیات به پیامبر خود می‌فرماید :

«فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ»

میان مردم طبق آنچه خدا نازل کرده است حکم کن و از خواهش‌های آنان
 پیروی مکن.

از همین رو است که وقتی از امام صادق (ع) درباره برخی از شیعیان که به فراگیری فقه
 می‌پردازند و همین که علم اندکی به‌دست آوردند بر اساس رأی و نظر شخصی خود حکمی
 صادر می‌کنند پرسیده شد، حضرت فرمود :

«هَلْ هَلَكْتَ مِنْ مَضَىٰ إِلَّا بِهَذَا وَ أَشْبَاهِهِ»^۱

آیا پیشینیان جز به این طریق و نظیر آن هلاک شدند؟

بنابراین فقیهان دو وظیفه مهم بر عهده دارند. از یک سو باید به مفاد «آیه نفر» عمل کنند و
 تمام توان خود را برای فهم دقیق حکم الهی صرف نمایند و از سوی دیگر باید نهایت دقت و
 احتیاط را به کار برند تا مبدا فتوایی خلاف حکم الهی صادر نمایند؛ چه بسا فقیهی از روی
 بی‌دقتی یا سهل‌انگاری فتوایی صادر کند و به خاطر آن در قیامت مؤاخذه شود، در حالی که
 عمل کنندگان به همان فتوا، به سبب انجام وظیفه خود، به سعادت و کامیابی دست یافته‌اند. امام
 جعفر صادق (ع) در حدیث عنوان بصری می‌فرماید :

«وَلَا تَجْعَلْ رَقَبَتَكَ لِلنَّاسِ جِسْرًا»^۲

گردنت را پل عبور مردم به بهشت قرار مده.

۱. ابو جعفر برقی، محاسن، ج ۱، ص ۲۱۲.

۲. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۵.

جایگاه فقیهان و مراجع تقلید و همتی که آنان برای هدایت مردم به انجام احکام الهی می‌نمایند، بسیار با ارزش است. در این خصوص امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ خُصُونُ الْإِسْلَامَ كَحَصَنِ سَوْرِ الْمَدِينَةِ لَهَا»^۱.

آگاه بودن فقها به این مسئولیت خطیر است که موجب می‌شود آنان برای ورود به این عرصه، خود را چنان به علم و تقوا مجهز نمایند که هم حکم الهی را بیابند و به عموم مردم منتقل کنند و هم خود را از خطر افتادن به صدور حکم به غیر ما أنزل الله و «افتاء به رأی» و استخراج احکام بدون دلیل و حجت شرعی برهانند.

فعّالیت

با کمک دبیر خود، درباره معنای «افتاء به رأی» و خطراتی که این کار در فهم صحیح احکام شرعی دارد، گفت‌وگو کنید.



هر فقیه و مجتهدی باید برای فتوا و حکمی که صادر می‌کند، دلیل موجهی داشته باشد تا وقتی از او پرسیده شد که بر چه مبنا و اساسی چنین حکمی صادر کرده است، پاسخی روشن و مستدل ارائه کند. به عبارت دیگر، او باید برای فتوای خود «حجت شرعی» داشته باشد؛ به گونه‌ای که حتی اگر در فتوای خود دچار خطا شده برای آن عذر موجه داشته باشد. در درس‌های آینده گفته خواهد شد دانشی که برای فقیه حجت شرعی را از غیر آن متمایز می‌سازد، دانش اصول فقه است.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب؛ کافی، ج ۱، ص ۹۲.

بیندیشیم و پاسخ دهیم

- ۱ معنای واژه فقه در لغت، در اصطلاح قرآنی و در علوم اسلامی چیست؟
- ۲ دو وظیفه خطر فقیه را بیان نمایید.
- ۳ با مراجعه به کتاب‌های روایی، پنج روایت که بیانگر ارزش و جایگاه فقه و فقاها باشد را بیابید و همراه با ترجمه آنها بنویسید.

درس دوم

تاریخچه استنباط حکم شرعی^۱

هر علمی از شروع پیدایش خود، تحولات مختلفی را پشت سر می‌گذارد تا به رشد و کمال برسد. علم فقه نیز با تاریخچه‌ای بیش از هزار سال، قطعاً دارای چنین تحولاتی بوده است. فقه و اصول فقه شیعه چه تحولاتی داشته است؟ چه دوره‌هایی بر آن گذشته است و اطلاع از تاریخ فقه و فقها چه فایده‌ای دارد؟

۱. در نگارش این بخش، از کتاب‌های «اصول فقه - فقه» استاد مطهری و «المعالم الجدیدة» شهید محمدباقر صدر و «تاریخ فقه و فقها» اثر شادروان دکتر ابوالقاسم گرگی استفاده شده است.

اطلاع از تاریخچهٔ پیدایش و تحوّل هر علم نقش بسزایی در درک مسائل آن علم دارد. در مورد فقه نیز تحقیق و تتبع در تاریخ فقه و فقها و به تبع آن آشنایی با تاریخ اصول فقه و دانشمندان این علم، برای درک بهتر این دو دانش، امری ضروری است. سیر تحول فقه را می‌توان در چهار عصر خلاصه کرد :

الف) عصر معصومان علیهم‌السلام

بعث پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و نزول قرآن سر آغاز پیدایش تشریع احکام است. زمان پیامبر زمان شکل‌گیری منابع و ادلهٔ شرعی بوده و جز رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شخص دیگری به تفسیر و تبیین آیات و احکام الهی اقدام نمی‌کرد.

بنابراین اجتهاد در این دوره، عملاً از رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آغاز می‌شود و تا اندکی پس از پایان غیبت صغری (۳۲۹ هـ) ادامه می‌یابد. در این عصر گرچه به علت رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باب اجتهاد در نزد اهل سنت مفتوح شد، ولی شیعه به دلیل حضور امامان معصوم علیهم‌السلام به اجتهاد گسترده نیازی پیدا نکرد. البته شیعیانی که به علت دوری و یا جهات دیگر به آن بزرگواران دسترسی نداشتند، به صورت محدود در مسائل اجتهاد می‌کردند. با وجود این، تلاش عالمان این دوره از چنان اهمیت و امتیازی برخوردار است که فقه شیعه برای همیشه و امدار آن می‌باشد، زیرا در حالی که پیشوایان اهل سنت تا اواخر قرن دوم از تدوین حدیث امتناع می‌کردند، امام علی علیه‌السلام و پیروان او و شاگردان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام نسبت به جمع و تدوین و تألیف احادیث نبوی و ائمه اطهار علیهم‌السلام همت گماشتند؛ تاجایی که برخی از شاگردان ائمه علیهم‌السلام تا ۲۰۰ متن حدیثی نیز تألیف نمودند. حاصل این تلاش علمی تألیف آثار فراوان در باب حدیث است که در بین آنها ۴۰۰ اثر شهرت بیشتری پیدا کرد و به نام «اصول أربعمائه» معروف اند. بیشتر این کتاب‌ها در زمان صادقین علیهم‌السلام تألیف شده است.

با کمک دبیر خود دربارهٔ ممنوعیت نقل حدیث پس از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و نقش ائمه علیهم‌السلام در زنده نگاه داشتن میراث علمی و عملی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تحقیق کنید.

فعالیت



گرچه با آغاز غیبت کبری باب نقل مستقیم حدیث از معصومان علیهم السلام به کلی بسته شد، اما فقه‌های شیعه در شهرهای مختلف، به ویژه در دو شهر مهم مذهبی و فرهنگی آن روزگار، یعنی قم و ری، در تهذیب و تنقیح^۱ و تنظیم احادیث معصومین علیهم السلام نهایت تلاش خود را مبذول می‌داشتند. کتب حدیثی که در این زمان تألیف شد، اصول منابع فقه شیعه امامیه را تشکیل می‌دهد. بدون شک، در اواخر این عصر حکومت شیعی آل بویه در پیدایش و رشد این حوزه تأثیر بسزایی داشته است.

فعّالیت

با مراجعه به کتاب‌های تاریخی و نیز مطالبی که در درس تاریخ خوانده‌اید، دربارهٔ آل بویه و نقش آنان در ترویج و توسعهٔ تشیع تحقیق نمایید.



محدثان این حوزه تمام روایاتی را که راویان پیشین به طور متفرق و غیر منظم نوشته بودند، جمع‌آوری کرده و از آنها آنچه را که صحیح بود، هر کدام را در باب مناسب خود، ثبت و ضبط می‌کردند. کتاب‌های معتبری نظیر «کافی» تألیف ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رحمته الله و «من لایحضره الفقیه» اثر ابن بابویه، مشهور به شیخ صدوق رحمته الله، محصول این دوره‌اند.

آنچه گفته شد بدین معنی نیست که فقها در این دوره تنها به نقل و جمع روایات می‌پرداختند و از اجتهاد مصطلح خبری نبوده است؛ بلکه در عصر مورد نظر کتاب‌هایی نیز با تکیه بر موضوعات فقهی مطرح شده در آیات و روایات به رشتهٔ تحریر در آمد.

در این دوره علم اصول فقه نیز با توجه به تعالیم ائمه معصومین علیهم السلام مراحل نخست پیدایش خود را سپری می‌کرد. برخی تاریخ‌نگاران و مستشرقین گفته‌اند که مؤسس علم اصول «محمد بن ادریس شافعی»^۲ است و شیعیان به دلیل دسترسی به ائمه علیهم السلام حدود دویست سال

۱. پاک‌سازی احادیث از هر گونه جعل و تحریف و نقص

۲. شافعی (متوفی ۲۰۴ هـ) از امامان مذاهب اربعهٔ فقهی اهل سنت و نویسندهٔ کتاب معروف «الرساله» در اصول فقه است.

بعد از اهل تسنن احساس نیاز به اصول کردند، در حالی که با تحقیق و دقت نظر می توان به جرئت گفت که علم اصول مبتنی بر اندیشه نورانی ائمه اطهار علیهم السلام است و آن بزرگواران اولین مؤسسان این علم بوده اند.

به اعتقاد دانشمندان شیعه، اولین فردی که در مورد علم اصول سخن گفت و آن را پایه گذاری کرد، امام محمد باقر علیه السلام بود، بنابراین آن حضرت مؤسس این علم به شمار می آید. پس از ایشان، امام صادق علیه السلام قواعد اصولی را با هدف بیان روش صحیح استنباط به اصحاب خود آموخت و برای این نیاز علمی پاسخی شایسته ارائه نمود.

اگرچه گذشت زمان و دور شدن از عصر نصوص، یعنی عصر معصوم علیه السلام عاملی مهم در پیدایش احساس نیاز به علم اصول بود، اما تأسیس علم اصول در شیعه ناشی از یک عامل اساسی دیگر، یعنی ترویج و القای تفکر اصولی در بین شیعیان از سوی ائمه علیهم السلام بود. بنابراین به لحاظ تاریخی، مسلمانان از دو جهت نسبت به اصول فقه احساس نیاز کردند: نخست به دلیل دور شدن از عصر نصوص و دیگری به دلیل اهتمام شارع مقدس^۱ نسبت به القا و آموزش روش استنباط احکام، تا در هر حادثه کوچکی احتیاج به نظر امام علیه السلام نباشد.

در این میان دلیل دوم در جهت تأسیس علم اصول مقدم و اقوی است، و دلیل نخست، در گسترش و بسط این علم مؤثرتر می باشد.

برای روشن شدن نقش ائمه علیهم السلام در تأسیس اصول فقه به نمونه های زیر توجه کنید تا معلوم شود که چگونه امامان شیعه علیهم السلام، برای تربیت شاگردان خود، به جای بیان حکم یک مسئله، چگونگی استنباط آن را از منابع معتبر آموزش می دادند:

عبدالاعلی، از یاران امام صادق علیه السلام، می گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: ناخنم شکسته است به همین جهت بر روی انگشتم پارچه ای بسته ام؛ حال چگونه وضو بگیرم؟

امام فرمود: حکم این مسئله و مشابه آن از کتاب خدا دانسته می شود. خداوند در قرآن فرموده است: «او بر شما در امر دین حرج قرار نداده است».^۲ پس بر همان پارچه مسح کن.^۳ و بدین ترتیب حضرت صادق علیه السلام در مورد حکم وضوی جبیره، صحابی خود را به استنباط حکم از قرآن هدایت می فرماید.

۱. شارع مقدس یعنی خداوند و سپس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام.

۲. سوره حج، آیه ۷۸.

۳. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۷.

نیز زُراهِ می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: از کجا دانستید که در مسح (وضو) باید تنها قسمتی از سر و پا را مسح کرد (نه همه آن را)؟ امام فرمود: زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید:

«وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ»

در این جمله، از حرف «باء تبعیه» (که بر سر «رؤوسکم» آمده است) می‌فهمیم که مسح باید بر قسمتی از سر باشد. سپس حکم پاها را نیز به مسح سر عطف نمود و فرمود:

«وَأَرْجُلُكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»^۱.

پس همان طور که تنها قسمتی از سر را باید مسح کرد، پا را نیز همان گونه باید مسح کرد.^۲ لذا امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمُ الْأَصُولَ وَ عَلَيْكُمْ أَنْ تُفَرِّعُوا»^۳

به واسطه همین تعالیم ائمه اطهار علیهم السلام بود که قبل از شافعی، مسائل اصول از قبیل اوامر و نواهی، عام و خاص، حُجَّتِ خبر واحد و... در میان شیعیان مطرح بود و یاران ائمه نظیر هشام بن حکم درباره هر یک از آنها رساله‌هایی نوشتند.

ب) عصر اجتهاد

علم فقه که در عصر معصومان برگرفته از نصوص بود، در این عصر به صورت اجتهادی درآمد و به برکت علم اصول رونق بیشتری گرفت، به گونه‌ای که مسائل فقهی به طور فزاینده‌ای



توسط دانشمندان شیعه از روایات استخراج و منقح شد و فروعی که نصی درباره آنها وارد شده بود از اصول کلی استنباط گردید.

یکی از سرآمدان این دوره که نقش مؤثری در مسیر استنباط احکام داشت، شیخ مفید (۴۱۳ هـ) بود که در زمان آل بویه می‌زیست. شیخ با نیروی ادراک قوی خود مشرب فقهی جدیدی را بر اساس قواعد و اصول منظم پایه‌گذاری کرد. شیوه اجتهاد او راه میانه‌ای بود بین روش حدیثی صرف و شیوه قیاسی اکثر فقهای اهل سنت که اثر آن

۱. سورة مائده، آیه ۶.

۲. کلینی، محمد بن حسن؛ کافی، ج ۵، ص ۹۶.

۳. ابن ادریس حلی، سرائر، ج ۳، ص ۵۷۵ و نیز حر عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۶۱.

در کتاب فقهی او «المقنعه»، مشهود است. شیخ در شیوهٔ اجتهادی خود برای عقل جایگاه بلندی قائل بود و یکی از راه‌های رسیدن به شناخت مفاهیم کتاب و سنت را عقل می‌دانست. پس از شیخ مفید، روش او به دست شاگرد وی، سید مرتضی علم‌الهدی (۴۳۶ هـ) که خود بی‌تردید یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان شیعهٔ امامیه است تکامل یافت. سید مرتضی دارای جایگاه علمی عظیم و موقعیت اجتماعی والا و ثروت قابل توجهی بود و از این مواهب، در راه تألیف کتاب‌هایی در رشته‌های مختلف، پرورش شاگردان فراوان، تأسیس کتابخانه و جمع‌آوری آثار مکتوب پیشینیان و ترویج و تقویت تشیع بهره برد.

پس از سید مرتضی، شیخ طوسی (۴۶۰ هـ) این روش را ادامه داد. شاید در همهٔ اعصار شیعه، کمتر فقهی به تأثیرگذاری و نقش‌آفرینی شیخ طوسی در عالم فقه توان یافت. از این رو به او لقب «شیخ الطائفه» داده‌اند. شیخ طوسی مؤسس حوزهٔ هزار سالهٔ نجف، مؤلف دو کتاب از «کتب اربعه» و سه کتاب از کتب اولیهٔ رجال، تربیت‌کنندهٔ صدها فقیه شیعه و سنی و مصنف جامع‌ترین کتاب‌های فقهی و اصولی تا آن زمان است.

یکی دیگر از تأثیرگذاران عصر اجتهاد ابن ادریس حلی (۵۹۸ هـ) است. اهمیت و نقش ابن ادریس را می‌توان در دو نکته خلاصه کرد: نخست اینکه پس از حدود یک قرن که حوزه شیعه تحت نفوذ علمی و فقهی شیخ طوسی بود ابن ادریس به نقد آرای وی پرداخت و بدین وسیله روحیهٔ شجاعت در پژوهش و نقد علمی را در اجتهاد شیعه جان دوباره بخشید؛ دیگر اینکه به همت خود، حوزهٔ حله را تأسیس کرد که تا سال‌ها به برکت حضور فقیهان ارجمند و پرورش شاگردان فاضل، مرکز فقه شیعه بود.

در همین عصر بود که علامه حلی (۷۲۶ هـ) شاگرد محقق حلی (صاحب کتاب ارزشمند شرایع الاسلام)، نقش مؤثری در سیر پیشرفت و تطوّر علم فقه و اصول ایفا کرد. کثرت تألیفات محققانه علامه حلی در علوم مختلف به‌ویژه فقه و اصول فقه، مایهٔ اعجاب است و به او جایگاه والایی نسبت به دیگر عالمان شیعه بخشیده است. یکی از نوآوری‌های علامه این است که آثار فقهی خود را در سه سطح مقدماتی، متوسط و عالی به رشتهٔ تحریر درآورده است.

از دیگر فقهای بزرگ این دوره باید از شهیدین (شهید اول و شهید ثانی) یاد کرد که در سخت‌ترین شرایط، روش فقه‌ای حوزهٔ حله را حفظ کردند و آن را در لبنان و جبل عامل بسط و گسترش دادند و موجب رونق تشیع در آن دیار گردیدند و خون پاکشان را در راه ترویج مکتب اهل بیت علیهم‌السلام نثار کردند.

فعّالیت

با مراجعه به کتاب‌هایی که درباره تاریخ فقه و فقها نوشته شده است، درباره فقهای نام‌برده شده در این دوره مطالب بیشتری به دست آورید. آیا می‌توانید فقهای دیگری را که در رشد و اعتلای فقه در این دوره نقش بسزایی داشته‌اند نام ببرید؟



ج) عصر اخباری‌ها

در قرن یازدهم، مقارن با عصر صفوی، تنی چند از فقهای شیعه به ادعای اینکه مؤسس علم اصول اهل سنت‌اند و اینکه اصحاب ائمه علیهم‌السلام برای به دست آوردن احکام از روایات صادره، از قواعد اصولی استفاده نمی‌کردند و بالاخره به استناد اینکه استفاده از قواعد علم اصول در استنباط احکام سبب می‌شود احادیث اهمیت خود را از دست بدهند؛ به مخالفت با علم اصول پرداخته و اظهار کردند که منبع استنباط فقه شیعه منحصرأ دو چیز، و آن کتاب و سنت است. به این فقیهان اخباری و به جریانی که ایجاد کردند اخباریون گفته می‌شود.



سرآمد اخباری‌ها در آن زمان عالمی به نام محمد امین استرآبادی (۱۰۳۶ هـ) بود. زمینه گسترش تفکر اخباری، به تدریج از یک قرن قبل آغاز شده بود؛ زمانی که فقها انتقادهایی را از پیروی بدون تحقیق از روش پیشینیان آغاز کردند و حتی ادعا کردند که اجتهاد تنها راه کشف احکام نیست. همین انتقادهای زمینه‌ای شد تا استرآبادی به کلی روش اجتهاد و بهره‌گیری از اصول فقه را مردود اعلام کند. او کتاب «الفتاویٰ المدنیه» را به منظور رد مجتهدان نگاشت.

در این دوره به دلیل مخالفت سرسختانه اخباریان با اجتهاد،

علم اصول به ضعف گرایید و کتب فقهی متعددی بر مبنای احادیث نگاشته شد. البته فقه شیعه از این رویکرد جدید بهره‌افری برد و جوامع مهم حدیثی از قبیل وسائل الشیعه تألیف شیخ حرّ عاملی و بحار الأنوار اثر علامه مجلسی در این عصر نوشته شد.

از ابتدای قرن دوازدهم، گرایش اخباری طوری گسترش یافت که بر همه مراکز علمی شیعه در ایران و عراق غلبه پیدا کرد و تا چند دهه فقه شیعی را در تصرف انحصاری خویش داشت تا اینکه سرانجام در نیمه دوم همین قرن در برابر گرایش اصولی شکست خورد. از دیگر فقیهان این دوره می‌توان از ملا محسن فیض کاشانی و شیخ یوسف بحرانی (صاحب الحقائق الناضره) یاد کرد که اگرچه گرایش اخباری داشتند اما طریق معتدل تری پیش گرفتند.

فعالیت

با راهنمایی دبیر خود، درباره عقاید اخباریان و نظر آنان درباره اصول فقه بیشتر تحقیق کنید.



د) عصر تجدید روش استنباط

مؤسس این دوره که تأثیری شگرف بر عالم فقه داشت، وحید بهبهانی (۱۲۰۵هـ) بود. اهمیت وحید بهبهانی، نخست در این است که شاگردان بسیار مبرز، با ذوق فقاقت و اجتهاد، همچون سید مهدی بحر العلوم، شیخ جعفر کاشف الغطاء و میرزای قمی تربیت کرد. دیگر اینکه مبارزه‌ای پیگیر را با گروه اخباریان که مخالف علم اصول بودند و در آن زمان نفوذ فراوانی یافته بودند، آغاز کرد تا توانست سرانجام بساط روش فقهی و تفسیری آنان را جمع کند و روش اجتهادی فقه‌های متقدم را احیا نماید. خاطره مباحثات علمی عمیق، طولانی، نفس گیر و در عین حال مؤدبانه دو فقیه متبحر؛ یعنی شیخ یوسف بحرانی و آقا وحید بهبهانی، که یکی طرفدار روش اخباری و دیگری طرفدار روش اصولی بود، زینت بخش تاریخ فقه و فقه‌های شیعه است.

نگارش آثار فقهی و اصولی گران سنگی همچون موسوعه عظیم «جواهر الکلام» به دست آیت الله محمد حسن نجفی، مشهور به صاحب جواهر، نشانه عظمت جایگاه فقاقت و اجتهاد در آن عصر است.

اما در دو قرن اخیر مهم ترین شخصیت فقهی و اصولی که همه حوزه های شیعه را تحت الشعاع

قرار داد و علم فقه و اصول را وارد مرحله‌ای جدید کرد، شیخ مرتضی انصاری (۱۲۸۱ هـ) است. وی در دزفول متولد شد و پس از طی مدارج علمی، در نجف رحل اقامت افکند و پس از وفات شیخ محمد حسن صاحب جواهر، مرجعیت شیعه به او محول شد. آراء و نظریات فقهی و اصولی شیخ انصاری هنوز مهم‌ترین منبع فقها و محور بحث‌های اصولیان است و کسانی که پس از او آمده‌اند همگی پیرو مکتب او هستند. هنوز مکتبی که بتواند روش شیخ انصاری را به کلی دگرگون کند به وجود نیامده؛ اگرچه برخی آرای او مورد نقض و تعدیل قرار گرفته است. یکی از ویژگی‌های شیخ که موجب دوام و قوام مکتب او شد، تربیت شاگردان بسیار و فرستادن آنها به شهرهای مختلف بود؛ به گونه‌ای که در آن زمان در غالب بلاد شیعه شاگردان او رهبری دینی شیعیان را بر عهده داشتند.

دو کتاب بی‌نظیر شیخ انصاری در فقه و اصول فقه؛ یکی مکاسب و دیگری رسائل (فرائد الاصول) است که تا امروز منبع درسی حوزه‌های علمیه شیعه است.

پس از شیخ انصاری علما توجهی خاص به مباحث اصولی نشان دادند و کوچک‌ترین مطلب اصولی، مورد مذاقه و موشکافی قرار می‌گرفت. به گونه‌ای که علم اصول که در آغاز به عنوان مقدمه‌ای بر علم فقه به شمار می‌آمد، خود تبدیل به علمی مستقل و حاوی مباحث طولانی گشت. از این رو آثار نوشته شده در قرن اخیر، چه به لحاظ کیفیت مباحث و چه به جهت کمیت، چندین برابر آثار منتشر شده در کل سیزده قرن پیش از آن است.

از زمان شیخ تا کنون فقها و اصولیان بی‌شماری پا به عرصه ظهور نهاده‌اند و هر یک نقش بسزایی در پیشرفت و اوج‌گیری فقه و اصول ایفا نموده‌اند. تعداد این فقها به برکت حوزه نجف و قم، آن قدر زیاد است که امکان نام‌بردن از برخی و فرو گذاشتن دیگران وجود ندارد. اما در این میان از نام فقیه ارجمند، اصولی متبحر، فیلسوف حکیم و عارف و اصل حضرت امام خمینی علیه السلام نمی‌توان گذشت. ایشان با دیدی عمیق و به پشتوانه تلاش چند صد ساله فقهای بزرگ شیعه، فقه و فقاقت را که تا این زمان بیشتر به اصلاح جنبه‌های خصوصی و فردی افراد خلاصه شده بود، بسط و گسترش داد و آن را به جنبه‌های عمومی، سیاسی و حکومت‌داری تسری بخشید. امام خمینی نه فقط در مقام نظر، اندیشه مردم‌سالاری دینی را عرضه کرد، بلکه به توفیق الهی و حمایت فقهای دیگر و مردم آگاه ایران، این نظریه را در مقام عمل نیز پیاده نمود و از آن پس اندیشه دینی و حوزه‌های علمیه از حاشیه به متن آمد.

امام راحل رحمته الله ضمن تأکید بر حفظ فقه سنتی، معتقد بود که احکام اسلامی، جز اندکی از آنها، مربوط به جنبه‌های عمومی و سیاسی و تنظیم روابط اجتماعی جامعه است که اجرای آنها جز با تشکیل حکومت میسر نمی‌شود.

امروزه حوزه‌های علمیه و فقه‌های عظام با انبوهی از پرسش‌ها و ابهامات در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، پزشکی، رسانه‌ای، روابط بین‌الملل و... مواجه هستند که پاسخگویی فقه به آنها فقاقت را وارد عرصه‌ای جدید خواهد کرد.

اگرچه هنوز زود است که شرایط جدید به وجود آمده را دوره‌ای جدید از سیر تحوّل فقه بدانیم، اما به یقین سرآغاز رویکردی تازه است که انتظار می‌رود در آینده، فقه را با تحوّل بزرگ مواجه سازد.

بیندیشیم و پاسخ دهیم

- ۱ نخستین دوره فقه (عصر معصومان) چه محدوده زمانی را در برمی‌گیرد و مهم‌ترین خدمتی که در این دوره به فقه شد چه بود؟ دو کتاب ارزشمند این عصر کدام‌اند؟
- ۲ دو نظریه درباره تأسیس علم اصول را بیان کنید.
- ۳ دو جهت نیاز مسلمانان به اصول فقه را توضیح دهید.
- ۴ خدمات شیخ طوسی به رشد و ارتقای فقه چه بود؟
- ۵ علل اصلی طرد اصول فقه در دیدگاه فقهی اخباریان را توضیح دهید و دو کتاب مهم حدیثی عصر اخباریان را نام ببرید.
- ۶ دو ویژگی مهم مرحوم وحید بهبهانی چیست؟
- ۷ نقش امام خمینی را در ارتقای جایگاه فقه بیان نمایید.

درس سوم

اصول فقه، علمِ روشِ استنباط

فقه، علم احکام عملی اسلام است که فقها در آن به استنباط احکام شرعی می پردازند. اما چگونه می توان فهمید کدام استنباط درست و کدام نادرست است؟ آیا فقها ابزاری علمی برای سنجش این یافته ها در اختیار دارند؟ برای رسیدن به این هدف، چه مقدماتی در این علم مورد بحث قرار می گیرد؟

در درس نخست گفتیم، دانشی که به فقیه کمک می‌کند تا در مسیر استنباط احکام، دلیل شرعی را از غیردلیل تشخیص دهد و حجت شرعی به دست آورد، علم اصول فقه است. اکنون، در این درس به تعریف و بیان اهداف این علم می‌پردازیم و در درس‌های آینده با مباحث و مسائل مطرح شده در این علم بیشتر آشنا می‌شویم.

الف) تعریف اصول فقه

در تعریف علم اصول فقه گفته‌اند: «اصول فقه علمی است که در آن از فرمول‌ها و قواعدی بحث می‌شود که به وسیله آنها می‌توان احکام و قوانین شرعی را از ادله مربوطه استنباط کرد». برای فهم بهتر این تعریف باید دو واژه کلیدی آن را توضیح دهیم؛ یکی احکام و دیگری ادله.

۱. احکام

حکم شرعی عبارت است از «قانونی که از طرف خداوند برای نظام دادن به زندگی انسان صادر می‌شود». به مجموعه حکم‌های شرعی احکام گفته می‌شود.

توضیح اینکه انسان در زندگی خویش، علاوه بر وظایفی که در قبال جسم و روح خود دارد، با دیگران نیز دارای تعامل و رابطه متقابل است. طبیعت این وظایف و روابط متقابل، خواه از قبیل رابطه انسان با خداوند متعال باشد یا رابطه او با خانواده و جامعه و دولت، یا از قبیل رابطه یک جامعه با جوامع دیگر یا دولتی با دولت دیگر، و حتی رابطه انسان با سایر موجودات، همگی از طریق وضع آموزه‌هایی امکان‌پذیر است که بتواند رفتار انسان را سر و سامان دهد، تا هریک از این روابط با نقشی که ایفا می‌کند، برای انسان از جهت فردی، خانوادگی، اجتماعی و حکومتی، خیر و سعادت به ارمغان بیاورد.

در فقه به مجموعه قوانینی که تمامی زمینه‌های زندگی بشر را در بر می‌گیرد و خداوند متعال به عنوان یگانه قانونگذار، به وسیله آنها رفتار انسان را نظام می‌بخشد، «احکام اسلامی» گفته می‌شود. خداوند متعال در قرآن کریم هر حکم مغایر با احکام الهی را «حکم جاهلیت» معرفی کرده، می‌فرماید:

«أَفْخَمَكُمُ الْجَاهِلِيَّةُ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»^۱.

آیا خواهان حکم جاهلیت‌اند؟ و برای اهل یقین چه حکمی بهتر از حکم الهی است؟

۱. سورة مائدة، آیه ۵۰.

از دیدگاه اصول فقه، حکم شرعی بر دو نوع است: حکم واقعی و حکم ظاهری.

الف) حکم واقعی

گاهی فقیه در راه کشف حکم یک موضوع و مسئله، به قانونی دست می‌یابد که واقعاً از طرف قانونگذار، یعنی خداوند متعال، برای آن موضوع وضع شده است. به چنین حکمی «حکم واقعی» گفته می‌شود.

حکم واقعی، خود بر دو نوع است. گاهی حکم به دست آمده با ملاحظه اوضاع و شرایط خاص و ویژه و تنها برای چنین شرایطی وضع شده؛ اما گاه به صورت مطلق و بدون لحاظ شرایط خاص، وضع گردیده است. در صورت نخست، حکم به دست آمده را «حکم واقعی ثانوی» و در صورت دوم «حکم واقعی اولی» می‌گوییم.

برای مثال رفتن به سفر، به خودی خود امری مباح است، اما اگر سفری موجب آزدگی پدر یا مادر شود حکم واقعی آن حرمت است. پس حکم واقعی اولی مسافرت، اباحه و حکم واقعی ثانوی آن - در شرایط مذکور - حرمت است.

فعّالیت

با کمک دبیر خود موارد دیگری از احکام واقعی اولی و ثانوی بیابید.

ب) حکم ظاهری

گاهی فقیه به رغم جست‌وجو در منابع فقه، به حکم واقعی دست پیدا نمی‌کند و نمی‌تواند برای حکم آن دلیلی بیابد و از این رو در حالت شک قرار می‌گیرد. بنابراین برای اینکه مکلفین در مقام عمل سرگردان نمانند، شارع مقدس برای آنان حکم دیگری را پیش‌بینی کرده که به آن «حکم ظاهری» گفته می‌شود. به عبارت دیگر حکم ظاهری حکمی است که برای هنگام جهل به حکم واقعی در نظر گرفته شده است.

برای مثال وقتی مکلف نسبت به حرمت عملی شک می‌کند و با وجود جست‌وجوی فراوان دلیلی برای

آن نمی‌یابد، یک قاعده یا دلیل به یاری او می‌آید و می‌گوید: «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»^۱: یعنی هر چیزی حلال است مگر اینکه یقین پیدا کنی حرام است. فقیه با یافتن این دلیل، با خاطری آسوده حکم به حرّیت آن عمل صادر می‌کند، زیرا می‌داند - حتی اگر عمل مذکور در عالم واقع حرام باشد - در پیشگاه پروردگار مسئول نخواهد بود و عقاب نخواهد شد.

۲. ادله

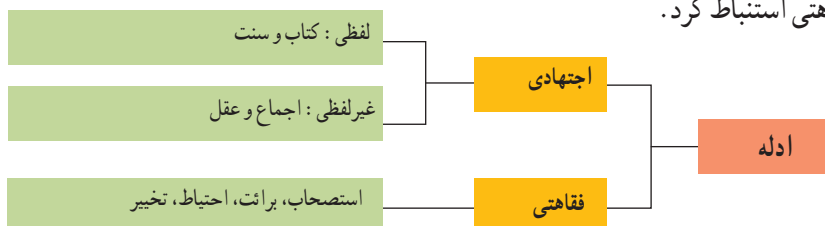
«ادله» جمع دلیل است و دلیل شرعی عبارت است از «منبعی که حکم شرعی را می‌توان از آن به دست آورد».

آنچه در مورد دلیل شرعی اهمیت دارد حجّیت داشتن آن است. به عبارت دیگر، هر دلیلی که می‌خواهیم از آن احکام شرعی را استنباط کنیم، حتماً باید حجت باشد؛ بدین معنی که نزد عقل یا نقل یا هر دوی آنها معتبر باشد و بتوان به آن اعتماد و استناد کرد.

پیش از این درباره حکم واقعی و حکم ظاهری سخن گفتیم. از آن مطلب می‌توان به طور ضمنی این نکته را فهمید که منبع حکم ظاهری با منبع حکم واقعی متفاوت است. در اینجا می‌افزاییم که منبع و مصدر حکم واقعی را «دلیل اجتهادی» می‌گویند و ادله اجتهادی عبارت‌اند از: قرآن، سنت، اجماع و عقل. منبع و مصدر حکم ظاهری را «دلیل فقهاتی» یا «اصل عملی» می‌گویند که عبارت‌اند از: استصحاب، براءت، احتیاط و تخییر.

ادله اجتهادی، خود بر دو نوع است: نخست ادله‌ای که مبتنی بر آیات و روایات (کتاب و سنت) است و ما به آنها «ادله اجتهادی لفظی» می‌گوییم و دیگر، ادله‌ای که ارتباطی با لفظ ندارد و به آنها «ادله اجتهادی غیر لفظی» می‌گوییم و آنها عبارت‌اند از: اجماع و عقل.

بنابراین اصول فقه علمی است که در آن از قواعدی بحث می‌شود که به وسیله آنها می‌توان احکام شرعی را، اعم از واقعی و ظاهری از منابع و ادله اجتهادی (لفظی و غیر لفظی) و ادله فقهاتی استنباط کرد.



۱. کلینی، محمد بن یعقوب؛ کافی، ج ۱، ص ۵۴۲.

ب) هدف علم اصول فقه

در آیات و روایات، حکم هر امر یا واقعه‌ای به طور جزئی بیان نشده، زیرا امور و وقایع به حسب زمان و مکان و شرایط مختلف، شکل‌های متفاوتی دارند که امکان بیان همه این پدیده‌ها و حکم آنها وجود ندارد؛ بلکه بسیاری از این مقررات به صورت سلسله‌ای از اصول، کلیات و قواعد بیان شده است که فقیه باید حکم هر مسئله را با توسل به آنها و با رجوع به منابع و مدارک معتبر کشف کند. به این عمل فقیه؛ یعنی «به کاربردن تمام کوشش و توان برای استخراج احکام از منابع اصلی»، اجتهاد می‌گویند. اما برای به نظم درآوردن روش استخراج و استنباط احکام، به تدریج علمی ایجاد شد که به «اصول فقه» شهرت یافت. این علم در حقیقت «علم دستور استنباط» است که روش صحیح استنباط از منابع را به ما می‌آموزد.

می‌توان اصول فقه و نوع کمکی را که این علم به فقه و دستیابی به احکام شرعی می‌کند، در دو مطلب خلاصه کرد :

۱. **تنظیم روش صحیح استنباط** : نقشی را که اصول فقه در دستیابی به احکام ایفا می‌کند، می‌توان به رابطه میان «منطق» و «علوم عقلی» تشبیه نمود. می‌دانیم که منطق مجموعه قواعدی است که با به کار بستن آن، انسان می‌تواند از خطاها و لغزش‌هایی که در مسیر اندیشیدن و استدلال قرار دارد مصون بماند و به نتیجه صحیح دست یابد. اصول فقه نیز علمی دستوری است و وسیله‌ای است برای استدلال و اندیشیدن درست در فقه، تا از خطاهایی که ممکن است در راه استنباط احکام دامن گیر فقیه شود جلوگیری کند.

پس همان گونه که منطق، روش اندیشیدن در علوم عقلی است، اصول فقه نیز روش اندیشه و استدلال در فقه است. مثلاً برای اینکه از عبارت قرآنی «أَقِمْوُا الصَّلَاةَ» (نماز را برپا دارید) وجوب نماز را به دست آوریم، نخست باید بدانیم که آیا فعل امر «أَقِمْوُا» دلالت بر وجوب می‌کند یا بر استحباب؟ همچنین باید بدانیم که آیا مراد از لفظ «صَلَاةُ» در قرآن، همین نماز مصطلح است یا عمل دیگری؟ علم اصول به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد.

۲. **تبیین پیش فرض‌های استنباط** : اصول فقه همچنین متکفل بحث از مقدمات و پیش فرض‌هایی است که فقیه قبل از ورود به فقه می‌بایست پاسخی برای آنها یافته و موضع خود را در قبال آنها معین نموده باشد، تا بتواند به استنباط احکام بپردازد.

مثلاً پاسخ به این پرسش‌ها که :

— آیا مجتهد مجاز است برای استنباط حکم شرعی مستقیماً به قرآن مراجعه کند؟ آیا رجوع به قرآن تنها برای معصوم علیه السلام جایز است؟

— کدام دسته از روایات معتبر است و می‌تواند منبع استخراج حکم شرعی باشد؟
— اگر حکم مسئله‌ای را در آیات و روایات و عقل قطعی نیافتیم، چه راهی برای برون‌رفت از این تنگنا پیش‌بینی شده است؟
— برای استنباط احکام، مجتهد ابتدا باید سراغ کدام دسته از ادله برود و ترتیب تقدّم و تأخّر ادله چگونه است؟

اینها و پرسش‌های فراوان دیگر، مسائل و پیش‌فرض‌هایی است که باید قبل از ورود به عملیات استنباط پاسخ داده شود و اصول فقه متکفل پاسخ به این مسائل است. آنچه بیان شد، اهمیت و جایگاه اصول فقه را در به‌دست آوردن احکام شرعی و وظایف عملی نشان می‌دهد که اصلی‌ترین فلسفه تأسیس این علم است.

قواعد اصول فقه در علوم دیگر نیز کاربرد دارد. مثلاً حقوق‌دانی که در جهت وضع قوانین یا تحلیل و تفسیر صحیح قوانین موجود تلاش می‌کند، می‌تواند بهره‌فراوانی از این علم ببرد. از این‌رو اساتید حقوقی که از این علم بهره‌وافی دارند، در میان دیگر حقوق‌دانان از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. در درس‌های آینده نمونه‌هایی از استفاده علم اصول در حقوق را مشاهده خواهید کرد.

همچنین در اصول فقه قواعدی (مانند قواعد مبحث الفاظ) وجود دارد که در فهم هر متن علمی و استدلال به مطالب موجود در آن می‌تواند به کار آید؛ مثلاً مفسری که درصدد تفسیر آیه‌ای از قرآن است، باید بداند که الفاظ آن آیه، در چه معنایی ظهور دارد؛ که این منوط به دانستن مباحث اصولی در این باره است.

در درس‌های آینده، در دو بخش ادله اجتهادی و ادله فقهی، به‌طور کاربردی با شیوه استنباط حکم شرعی به وسیله قواعد اصولی آشنا می‌شویم. به این منظور، پس از معرفی و آشنایی با یکی از قواعد اصول فقه، نمونه‌ای از متون فقهی را که در آن برای استنباط یک حکم شرعی از آن قاعده استفاده شده است، می‌آوریم.

بیندیشید و پاسخ دهید

- ۱ سه اصطلاح حکم شرعی، اصول فقه و اجتهاد را تعریف کنید.
- ۲ اقسام حکم واقعی را نام ببرید و تعریف کنید.
- ۳ حکم ظاهری چگونه حکمی است؟ توضیح دهید که چه زمانی از آن استفاده می شود؟
- ۴ ادله فقاهتی و ادله اجتهادی را نام ببرید.
- ۵ اصول فقه در جهت دستیابی به احکام شرعی چگونه به مجتهد کمک می کند؟



بخش دوم

آشنایی با ادله اجتهادی
و نقش آن در استنباط احکام



درس چهارم

کتاب (قرآن)

قرآن کتاب الهی است که در آن خداوند برنامه زندگی دنیوی و اخروی انسان را فرو فرستاده است. براین اساس، آیا می شود زندگی عملی انسان ها به دور از قرآن کریم باشد؟! آیا قرآن که به مثابه قانون اساسی اسلام به شمار می رود به موضوعات فقهی هم پرداخته است؟

ادله لفظی

فصل اول

منظور از «کتاب» عبارت است از آنچه به عنوان قرآن بر نبی مکرم اسلام ﷺ از سوی خداوند متعال نازل شده است.

فعّالیت ۱

یکی از نام‌های قرآن «کتاب» است. با مراجعه به قرآن کریم، چند آیه را که در آن قرآن با این نام خوانده شده است، بیابید.

دلیل تأکید بر قید «به عنوان قرآن» آن است که حدیث قدسی از دایرهٔ عنوان کتاب خارج شود؛ زیرا حدیث قدسی هم از سوی پروردگار نازل شده با این تفاوت که در آیات قرآن، هم لفظ و هم معنا، از سوی خداوند فرستاده شده و رسول اکرم ﷺ بدون هیچ تصرفی آنها را نقل فرموده است؛ اما در حدیث قدسی خداوند معنا را بر پیامبرش نازل کرده و رسول اکرم ﷺ آن معانی را در قالب الفاظ خود بیان فرموده است.

آیات الاحکام

میان علما و مفسران مشهور است که در قرآن حدود پانصد آیه دربارهٔ احکام فقهی وجود دارد که آنها را «آیات الاحکام» می‌نامند.

تفسیر قرآن کریم انواع مختلفی دارد که یکی از آنها «تفسیر موضوعی» است. در تفسیر موضوعی، مفسر تنها به تفسیر آیات مربوط به یکی از موضوعات قرآن کریم – همچون آیات اخلاقی، آیات معارفی، آیات قصص و داستان‌ها – می‌پردازد. تفسیر آیات الاحکام نیز یکی از اقسام تفسیر موضوعی است که در آن، مفسر، آیاتی را که می‌توان از آنها حکم شرعی استنباط کرد، جمع‌آوری و تفسیر می‌کند.

فعّالیت ۲

با کمک دبیر خود دربارهٔ یکی از کتاب‌های معتبر آیات الاحکام تحقیق کنید و آن را در کلاس برای سایر دانش‌آموزان معرفی نمایید.

آیات الاحکام مشتمل بر موضوعات مختلف فقهی است که فهرستی از آنها را از نظر می‌گذرانیم :

۱ آیات عبادی؛ مانند آیاتی که درباره نماز، روزه، حج، زکات، خمس و... نازل شده است.

۲ آیات معاملات و قراردادها؛ مانند احکام خرید و فروش، رهن، اجاره، وصیت، معاهدات با سایر حکومت‌ها و...

۳ آیات مربوط به احکام خانواده؛ مانند ازدواج، طلاق، حجاب و عفاف، حقوق زن و مرد، ارث و...

۴ آیات جزایی؛ مانند حدود، قصاص و دیات

۵ آیات مربوط به مواردی نظیر خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، نجاسات و طهارات.

در ادامه با یک نمونه از آیات الاحکام، برگرفته از کتاب «فقه القرآن» نوشته قطب‌الدین راوندی، آشنا می‌شویم.

تطبیق فقهی و ترجمه

بَابُ بَيَانِ تَحْرِيمِ الْخَمْرِ

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ : «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».

حَدَّثَ عَلِيُّ بْنُ يَحْيَى قَالَ : سَأَلَ الْمَهْدِيُّ الْخَلِيفَةَ، أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الْخَمْرِ، أَهِيَ مُحَرَّمَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى، فَإِنَّ النَّاسَ إِنَّمَا يَعْرِفُونَ النَّهْيَ عَنْهَا وَلَا يَعْرِفُونَ التَّحْرِيمَ لَهَا. فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : هِيَ مُحَرَّمَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى. فَقَالَ : فِي أَيِّ مَوْضِعٍ هِيَ مُحَرَّمَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى يَا أَبَا الْحَسَنِ؟

فَقَالَ : قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَ...». وَ أَمَّا قَوْلُهُ «وَالْإِثْمَ»، فَإِنَّهُ يَعْنِي بِهِ الْخَمْرَ بِعَيْنِهَا وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي مَوَاضِعٍ أُخَرُ : «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا». فَإِنَّمَا غَنَى بِالْإِثْمِ حَرَامًا عَظِيمًا وَقَدْ سَمَّاها اللَّهُ تَعَالَى أَحَبَّتِ الْأَسْمَاءُ رِجْسًا.^۱

۱. قطب‌الدین راوندی، فقه القرآن، ج ۲، ص ۲۸۲.

خدای متعال در کتاب قرآن می‌فرماید: جز این نیست که همه مایعات مست‌کننده و قمار و بت‌هایی که [برای پرستش] نصب شده و پاره‌چوب‌هایی که به آن تفأل زده می‌شود، پلید و از کارهای شیطان است؛ پس از آنها دوری کنید تا رستگار شوید.

علی بن یقطین نقل می‌کند: مهدی خلیفه عباسی از حضرت ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ خمر پرسید که آیا در کتاب الهی حکم حرمت آن آمده است؟ چرا که مردم نهی از خمر را در قرآن می‌دانند اما حرام بودنش را در قرآن نمی‌یابند. پس حضرت ابو الحسن به او گفتند: خمر در کتاب خدای متعال حرام است. مهدی عباسی پرسید: حکم حرمت آن در کجای کتاب الهی آمده یا ابا الحسن؟

حضرت گفتند: در این قول الهی که «قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم...» (بگو: پروردگارم حرام کرده است کارهای زشت را چه آشکارش باشد و چه پنهانش...) اما این عبارت «والاثم» منظور از آن خمر است؛ زیرا که خدای متعال در جای دیگر می‌فرماید «یستلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما» (درباره شراب و قمار از تو می‌پرسند، بگو: در آن دو، گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است، و گناه هر دو از سودشان بیشتر است) و منظور الهی از اثم، حرامی عظیم است و خداوند متعال آن را از جهت رجس بودن «أخبث الأسماء» نامیده است.

قطب‌الدین سعید راوندی از دانشمندان قرن ششم هجری بود. او در بیشتر رشته‌های علوم اسلامی تبخّر و تخصص داشت. به قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام عشق می‌ورزید و در راه نشر معارف آن پرتلاش بود. تعدّد آثارش درباره قرآن نشان از اهتمام و علاقه او به این زمینه دارد. همچنین دفاع از حریم عقاید شیعه و پاسخگویی به شبهه افکنان و متعصبان دوران حکومت پادشاهان سلجوقی، وی را بر آن داشت تا در پی انجام وظیفه، آثار ارزشمندی را از خود به یادگار نهد.

از نوآوری‌های راوندی تألیف کتاب «فقه القرآن» در موضوع آیات الاحکام است. او در این کتاب گرانسنگ با جامعیتی کم نظیر تمام آیات قرآنی را که به احکام فقهی مربوط بوده است به ترتیب ابواب فقه دسته‌بندی کرده و آنها را در دو جلد به یادگار نهاده است. از عجایب مربوط به این دانشمند جلیل‌القدر آنکه پس از گذشت ۸ قرن از وفاتش، هنگام تعمیر صحن مطهر حضرت معصومه علیها‌السلام با پیکر سالم و سیمای نورانیش مواجه شدند.

بیندیشیم و پاسخ دهیم

- ۱ در اصطلاح اصول فقه «کتاب» به چه معناست و فرق آن با حدیث قدسی چیست؟
- ۲ موضوعات مختلف آیات الاحکام را نام ببرید.
- ۳ تفسیر آیات الاحکام چه نوع تفسیری است؟
- ۴ توضیح دهید که چگونه امام کاظم علیه‌السلام از دو آیه «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ» و آیه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ» حرمت خمر را استنباط کرده است.

درس پنجم

سُنّت

«وَمَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي
اِخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»
(سورة نحل، آیه ۶۴)

قرآن اولین و مهم ترین منبع استنباط حکم شرعی است، اما برای استفاده از آن می بایست توسط پیامبر ﷺ برای مسلمانان توضیح داده شود. از این رو، روایات ارزشمندی از پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام در باب احکام فقهی برای ما باقی مانده که با تلاش و مجاهدت بزرگان شیعه حفظ، جمع آوری و نقل شده است. آیا همه اخبار و روایات به یک مقدار دارای اعتبارند؟ آیا متن همه روایات و اخبار به یک اندازه روشن و قابل فهم است؟

پس از قرآن مهم ترین منبع استنباط حکم شرعی، احادیث و روایاتی است که با تلاش و مجاهدت علمای بزرگ شیعه حفظ، جمع آوری و کتابت گردیده و تا امروز محفوظ مانده است. همچنین اکثر جوامع روایی (دایرة المعارف های حدیثی) را فقیهان و محدثان و راویان بزرگ برای رفع نیازهای شرعی و فقهی گرد آورده اند.

با مراجعه به آیات ۴۴ و ۶۴ سورة نحل، درباره جایگاه سنت در تبیین احکام شرعی و نیز درباره رابطه کتاب و سنت تحقیق کنید.

بیندیشیم ۱



۱- تعریف سنت

سنت عبارت است از قول و فعل و تقریر معصوم علیه السلام. برای درک بهتر این تعریف واژه های کلیدی آن را شرح می دهیم:

■ **معصوم**: معصوم در نزد شیعه کسی است که عصمت او با برهان ثابت شده باشد؛ و کسانی که برهان بر عصمت آنان وجود دارد عبارت اند از: رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، فاطمه زهرا و ائمه اثنی عشر علیهم السلام.

■ **قول معصوم**: سخنانی است که معصوم در مقام قانون گذاری و بیان احکام فرموده است.

■ **فعل معصوم**: رفتار عملی معصوم است که در مقام عمل به احکام انجام داده است؛ برای مثال مناسک و اعمال حج که بسیاری از آنها از عمل رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حجة الوداع گرفته شده فعل معصوم شمرده می شود.

■ **تقریر معصوم**: اعمالی است که مسلمانان و مؤمنان در برابر معصوم انجام داده اند و معصوم آن عمل را تأیید کرده است؛ مانند اینکه خرید و فروشی انجام شود و معصوم با سکوت خود صحت آن را تأیید کند یا از جنس خریداری شده یا مبلغ شیء فروخته شده استفاده کند؛ که همین دلیل صحت معامله است.



۲- اعتبار سنت

اعتبار یا صحت انتساب حدیث به معصومین علیهم السلام به سبب عوارض و حوادثی که وقوع آنها محتمل بوده است، نیازمند تحقیق و بررسی است.

نگاهی به تاریخ اسلام به ما می‌گوید که در طی تاریخ عوامل مختلف دینی، سیاسی و اجتماعی وجود داشته که موجب می‌شده سودجویانی دست به تحریف و جعل روایات و انتساب آنها به معصومین بزنند. عواملی همچون تأیید یک مذهب خاص یا تحکیم سیاست حاکمه یا به دست آوردن سود مالی، در این جعل و تحریف نقش مؤثر داشته‌اند. از اینها گذشته، گاه عوامل طبیعی همچون فراموشی، اشتباه و عدم فهم صحیح راوی باعث تغییر کلام معصوم می‌گردیده است.

در اینجا به بیان شیوه بررسی سند روایات معصومین علیهم السلام و راه‌های رسیدن سنت به دست ما می‌پردازیم :

راه‌های وصول سنت

احادیث یا اخبار، از جهت طریقی که به دست ما رسیده‌اند به دو قسم کلی تقسیم می‌شوند؛ مقطوع‌الصدور و غیر مقطوع‌الصدور.

الف) خبر مقطوع‌الصدور به خبری گفته می‌شود که ما به صدور آن از معصوم قطع و یقین داریم. خبر مقطوع‌الصدور بر دو قسم است :

■ خبر متواتر؛ یعنی خبری که آن را در هر عصری، از زمان معصوم تا زمان عمل کردن و رجوع به آن برای استنباط حکم، گروه بی‌شماری از راویان، نقل کرده‌اند به گونه‌ای که کذب یا تحریف یا اشتباه آن محال باشد. برای مثال دو حدیث ثقلین و غدیر متواترند و کسی نمی‌تواند مدعی کذب و تحریف آنها باشد.

■ خبری که همراه با عواملی است که افاده قطع می کند: یعنی روایتی که اگرچه طریق آن به حد تواتر نرسیده است، اما نشانه هایی در آن وجود دارد که موجب قطع به صدور آن خبر از معصوم می شود. همچون روایاتی که منطبق با آیات قرآن یا عقل قطعی هستند. مثلاً درباره روزه مسافر، از امام صادق (علیه السلام) این روایت نقل شده است: «لَا يَصُومُ فِي السَّفَرِ»^۱. و چون مضمون این روایت منطبق با آیه «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ»^۲ است، موجب اطمینان فقیه بر صحت صدور روایت می شود.

فعالیت

با کمک دبیر خود درباره خبری که همراه با عوامل و قرائنی است که افاده قطع می کند تحقیق کنید. آیا می توانید روایاتی را بیابید که منطبق با آیات الاحکام یا عقل قطعی باشند؟



واضح است که هر دو قسم خبر مقطوع الصدور حجت است، زیرا ما را نسبت به صدور آن از معصوم به یقین می رساند.

ب) خبر غیر مقطوع الصدور (خبر واحد): به خبری که یقین به صدورش نداریم، خبر واحد می گویند. برای تعیین اعتبار چنین روایاتی، اصول و قواعدی وجود دارد که علم اصول فقه، علم درایه یا دانش درایت حدیث و دانش رجال متضمن بیان آن اند. از این سه علم، هر یک پیش نیاز علم دیگر است؛ بدین معنی که برای بررسی سندی روایت، ابتدا به علم رجال مراجعه می کنیم تا فرد راویان یک حدیث را از جهت موثق و غیر موثق بودن بشناسیم.

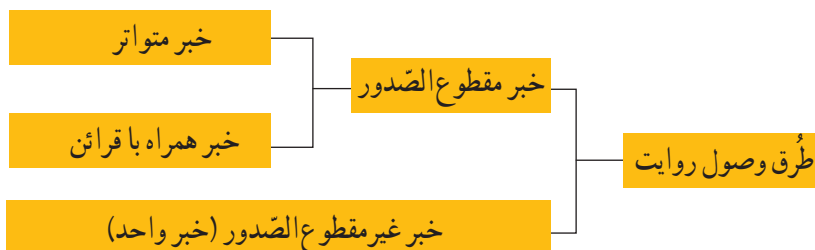
آنگاه به علم درایه مراجعه می کنیم تا با توجه به یافته هایمان از علم رجال، نوع حدیث را از جهت میزان اعتماد به آن حدیث و اطمینان نسبت به صدور آن از معصوم، معلوم کنیم.^۳

۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۹۸.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۴.

۳. در دانش درایت حدیث روایت را به انواع و اقسامی نظیر صحیح، حسن، موثق، ضعیف و... تقسیم می کنند.

در مرحله سوم برای اینکه معلوم شود روایت مزبور با توجه به نوع آن حجیت دارد یا نه، به علم اصول فقه رجوع می‌نماییم.



۳- بررسی متن قرآن و سنت

اگرچه روش تحقیق درباره اعتبار و سندیت قرآن تفاوت زیادی با روش تحقیق درباره اعتبارسنجی سنت دارد، اما در بررسی و تحقیق درباره معنا و دلالت متن، هیچ فرقی میان این دو منبع نیست و قواعدی که برای بررسی دلالت هم سنت و هم قرآن به کار می‌آید یکسان است. زیرا جملات و تعبیری که در آیات و روایات وجود دارند، در دلالت خود بر معنا بر دو قسم اند: یا نص در آن معنا هستند و یا ظهور در معنا دارند.

هرگاه لفظی تنها بر یک معنا دلالت کند و جز آن هیچ معنای دیگری نداشته باشد، نص در آن معناست. اما اگر آن لفظ بر بیش از یک معنا دلالت کند، ولی دلالت آن بر یکی از معانی از سایر معانی قوی‌تر باشد، می‌گویند این لفظ ظهور در آن معنا دارد یا در آن معنا ظاهر است. در بررسی دلالت متن نص مشکل چندانی نداریم؛ زیرا با وجود تصریحی که در لفظ روایت یا آیه وجود دارد، هیچ شکّی نسبت به مراد و منظور آن باقی نمی‌ماند و به معنای آن قطع پیدا می‌کنیم. به عنوان مثال قرآن کریم درباره جهاد در راه خدا فرموده است:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ»^۱.

از این جمله قرآن می‌فهمیم که جهاد بر مسلمانان واجب است؛ زیرا لفظ «كُتِبَ» نص در وجوب است و هیچ معنای دیگری درباره آن محتمل نیست و تنها منحصر در همین معناست.

۱. سورة بقره، آیه ۲۱۶.

اما قرآن کریم در جای دیگری می‌فرماید: «أَقِمُوا الصَّلَاةَ»^۱. در این جمله از آنجا که «اقیموا» یک فعل امر است هم می‌تواند دلالت بر وجوب نماز داشته باشد و هم دلالت بر استحباب آن، اما از میان معانی و دلالات مذکور، دلالت فعل امر بر وجوب - چنان که پس از این خواهیم گفت - قوی‌تر است. لذا می‌گوییم: «أَقِمُوا الصَّلَاةَ» ظهور در وجوب نماز دارد. ممکن است این پرسش به ذهن خطور کند که از کجا معلوم است که خداوند متعال در این آیه، از میان معانی صیغۀ امر، معنای ظاهر (وجوب) را قصد کرده باشد؟ در پاسخ می‌گوییم: این به سبب وجود یک قاعده کلی عقلایی است که می‌گوید: «هرگاه شک کردیم که متکلم از کلام خود معنای ظاهر را قصد کرده است یا معنای غیر ظاهر را، سخنش را بر معنای ظاهر حمل می‌کنیم». به این قاعده «اصالة الظهور» گفته می‌شود.

بنابراین می‌توان این گونه نتیجه گرفت که امر «اقیموا» ظهور در وجوب دارد و اصل بر این است که در آیه مذکور نیز در معنای ظاهرش به کار رفته است، مگر اینکه قرینه‌ی واضحه‌ی خلاف آن را ثابت کند؛ و چون هیچ قرینه‌ای بر خلاف معنای ظاهر وجود ندارد پس این جمله دلالت بر وجوب نماز دارد.

بنابر آنچه گفته شد، در مبحث ادله لفظی بیشترین مباحث درباره‌ی کشف ظهور الفاظ است. از این رو دانشمندان علم اصول، قواعدی را برای تعیین و تشخیص ظواهر الفاظ وضع کرده‌اند که در درس‌های آینده با آنها آشنا می‌شویم.

بیندیشید و پاسخ دهید

- ۱ سنت را تعریف کنید و واژه‌های کلیدی آن را توضیح دهید.
- ۲ خبر مقطوع الصدور را تعریف کنید و انواع آن را بیان کنید.
- ۳ رابطه میان سه علم رجال، درایت حدیث و اصول فقه را توضیح دهید.
- ۴ دو اصطلاح نص و ظاهر و تفاوت میان آن دو را با ذکر مثال بیان کنید.

۱. سورة بقره، آیه ۴۳.

۵ قاعده اصالة الظهور چیست؟ آن را با مثال توضیح دهید.

۶ از الفاظ و تعابیری که زیر آنها خط کشیده شده، کدام یک نص و کدام یک ظاهر در بیان حکم شرعی است؟

الف) فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ.

ب) أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَاءَ.

ج) إِذَا نُوذِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ.

د) حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا.

هـ) فَمِ الْيَلِ إِلَّا قَلِيلًا.

درس هشتم

امر و نهی

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا الرِّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (سوره نور، آیه ۵۶)

«يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ. قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا» (سوره مزمل، آیات ۱ و ۲)

در آیات و روایات دستورالعمل‌ها و گزاره‌های گوناگونی درباره موضوعات مختلف به ما رسیده است. اما آیا همه آنها احکام الزامی (واجب - حرام) را بیان می‌کند یا ممکن است در میانشان برخی الزامی و برخی غیر الزامی (مکروه - مستحب - مباح) باشند؟ معیار تشخیص آنها چیست؟

در بیان احکام شرعی؛ جملات عموماً به صورت امر و نهی یا باید و نباید ادا می شوند. دانشمندان اصول فقه برای استنباط حکم شرعی از این جملات، ضوابطی را بیان کرده اند که در این درس پس از آشنایی با بخشی از این ضوابط، نمونه هایی از برداشت حکم شرعی از اوامر و نواهی را می آوریم.

الف) تعریف امر و نهی

در علم اصول «امر» چنین تعریف شده است: «طلب انجام کار از سوی فرد عالی به دانی». به همین ترتیب نهی عبارت است از: «طلب ترک فعل از فرد عالی به دانی». براساس این تعریف، در اصول فقه، جملات امری که از دانی به عالی و یا از دو فرد هم سطح به یکدیگر صادر می شود، امر و نهی به شمار نمی آیند.

ب) انواع امر و نهی

امر و نهی به هر تعبیری که معنای مذکور را برساند محقق می شود. این معنا به شکل های زیر می تواند ایجاد شود:

۱- فعل یا صیغه امر و نهی: مثل «أَقِمْوُا الصَّلَاةَ»^۱ و «لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۲.

۲- به صورت ماده امر و نهی: مثل «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»^۳. در این آیه به جای آنکه گفته شود: «امانت را به صاحبش برگردانید» فرموده است: «خداوند شما را به بازگرداندن امانات به صاحبانشان امر می کند». یعنی به جای آنکه از جمله امری استفاده کند از لفظ (ماده) امر استفاده کرده است. همچنین در روایت است که «قَدْ نَهَىٰ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ بَيْعِ الْغَرَرِ»^۴ که به جای صیغه نهی از ماده نهی استفاده شده است.

۳- اسم فعل: مثل «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ»^۵.

۱. سورة بقره، آیه ۴۳.

۲. سورة انعام، آیه ۱۵۲.

۳. سورة نساء، آیه ۵۸.

۴. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۷۷.

۵. سورة مائده، آیه ۱۰۵.

۴- فعل مضارعی که به معنای امر یا نهی به کار رفته است: مثلاً در روایت است که از امام صادق (ع) دربارهٔ شخصی که از روی فراموشی با بدن نجس نماز بخواند پرسیده شد و آن حضرت در پاسخ فرمود: «يُعِيدُ صَلَاتَهُ»^۱. (نمازش را اعاده می‌کند) یا باز هم از امام صادق (ع) نقل است که «لَا يُسْجِدُ إِلَّا عَلَى الْأَرْضِ»^۲.

معنای امر و نهی منحصر در این شکل‌ها نیست و هر شکلی از بیان که این معنا را برساند مشمول امر و نهی است و در اصول فقه به همه آنها صیغه‌های امر و نهی می‌گویند. بنابراین اصطلاح امر و نهی در ادبیات عرب با همین اصطلاح در اصول فقه متفاوت است.

در مورد هریک از صیغه‌های امر و نهی در اصول فقه دقت کنید.
آیا می‌توانید برای هر کدام، مثال‌های دیگری در آیات و روایات بیابید.

فعالیت



در فارسی نیز فعل امر گاهی به صورت مضارع التزامی بیان می‌شود. برای مثال، در ماده ۴۹۰ قانون مدنی می‌خوانیم: «مستأجر باید در استفاده از عین مستأجره به نحو متعارف رفتار کند». این گونه افعال در عربی، اغلب به صورت امر غایب آورده می‌شوند. مثلاً قرآن می‌فرماید: «لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَ مَن قُدِرَ رِزْقُهُ، فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ»^۳
آنکه امکانات وسیعی دارد باید از امکانات وسیع خود انفاق کند و آنکه تنگ‌دست است از آنچه خدا به او داده انفاق کند.

ج) دلالت امر و نهی

شکل‌های امر همگی ظهور در وجوب دارند و دلالت بر وجوب می‌کنند. چنان‌که نهی نیز ظهور در حرمت دارد. این دلالت، به حکم عقل است که اطاعت از امر خداوند متعال را لازم می‌شمارد؛ زیرا اقتضای رابطهٔ عبودیت و مولویت چنین است. چنان‌که همهٔ عقلا، اجابت امر

۱. کافی، محمد بن یعقوب، ج ۶، ص ۴۲۴.

۲. حر عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۴۴.

۳. سورهٔ طلاق، آیه ۷.

افراد بالاتر همچون رؤسا و فرماندهان را بر زیردستان الزام آور می‌دانند. مثلاً وقتی مدیری به کارمند خود یا فرماندهی به سرباز خود دستور می‌دهد که «فلان کار را انجام بده»، هر انسانی از این امر، لزوم و وجوب انجام آن کار را درک می‌کند مگر اینکه قرینه‌ای خلاف آن وجود داشته باشد. این بدان خاطر است که «امر» ظهور در لزوم و وجوب دارد. بنابراین هیچ مأموری نمی‌تواند با این عذر که «من گمان کردم انجام این کار خوب و مستحب است، نه لازم و واجب» از انجام مأموریت سر باز بزند و لذا چنین متخلفی مستحق تنبیه است؛ زیرا امر برای اثبات تخلف مأمور، به ظاهر جمله امری خود استناد می‌کند. پس از درک این مطلب، می‌افزاییم که شارع مقدس نیز برای وضع احکام اسلامی و سخن گفتن با مؤمنان، از همین قاعده استفاده کرده و هیچ روش جدیدی را در عالم تفاهم و رساندن مقصود اتخاذ نکرده است؛ زیرا در غیر این صورت فهم صحیح کلام شارع ناممکن می‌شد.

بیندیشیم

با تدبیر در آیه شریفه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ»، بیان کنید که اگر شارع مقدس با روشی غیر از آنچه در بین انسان‌ها معمول است سخن می‌گفت، چه مشکلی پیش می‌آمد؟ چرا؟



- اما ظهور امر و نهی در وجوب و حرمت مشروط به شرایط زیر است :
- ۱- اینکه امر و نهی از سوی فرد عالی به دانی صادر شود. بنابراین وقتی ما مثلاً از خداوند متعال می‌خواهیم که «اللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ»، دلالتی بر وجوب ندارد.
 - ۲- همراه آن، قرینه‌ای که صیغه را به معنای استحباب یا کراهت یا اباحه منصرف کند، وجود نداشته باشد. مثل اینکه در روایت آمده است :
«اغْسِلْ وَجْهَكَ مَرَّةً فَرِيضَةً وَ أُخْرَىٰ إِسْبَاغًا»^۱؛
صورت را یک بار برای وجوب و یک بار به عنوان اکمال، بشوی.

که با قرینه «إِسْبَاغًا» می‌فهمیم که امر «اغْسِلْ» در مورد شستن بار دوم، دلالت بر وجوب نمی‌کند، بلکه دلالت بر استحباب دارد.

۱. حر عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۱۳.

فعّالیت



با کمک معلم خود مشخص کنید در موارد زیر، فعل هر جمله دلالت بر وجوب دارد یا استحباب یا اباحه. دلیل هر یک را بیان کنید.

۱ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ.

۲ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا.

۳ وقتی شما به هم کلاسی خود می گوئید : مدادت را بده.

۴ پدری به فرزند خود می گوید : درس بخوان.

— آیا می توانید چند نمونه دیگر از افعال امر را که بر استحباب یا اباحه دلالت دارد، از قرآن یا احادیث ذکر کنید؟

تطبیق فقهی و ترجمه

در دو متن زیر که برگرفته از کتاب «المُفْتِی» شیخ صدوق است نحوه استنباط احکام از اوامر و نواهی موجود در آیات و روایات مشاهده می شود :

۱ شیخ صدوق درباره حکم سهو در نماز می گوید :

إِذَا لَمْ تَذَرِ وَاحِدَةً صَلَّيْتَ أَمْ اِثْنَتَيْنِ فَأَعِدِ الصَّلَاةَ.

وَإِذَا شَكَّكَتَ فِي الْفَجْرِ فَأَعِدْ، وَإِذَا شَكَّكَتَ فِي الْمَغْرِبِ فَأَعِدْ.

وَسُئِلَ الصَّادِقُ (ع) لَا يَذَرُ اِثْنَتَيْنِ صَلَّى أَمْ ثَلَاثًا، قَالَ : «يُعِيدُ الصَّلَاةَ. قِيلَ : وَ أَيْنَ

مَا رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) : أَلْفَقِيهِ لَا يُعِيدُ الصَّلَاةَ؟ قَالَ : إِنَّمَا ذَلِكَ فِي الثَّلَاثِ وَالْأَرْبَعِ».

وَرَوَى عَنْهُ (ع) : «إِذَا لَمْ تَذَرِ ثَلَاثًا صَلَّيْتَ أَوْ أَرْبَعًا وَقَعَ رَأْيُكَ عَلَى الثَّلَاثِ قَابِنٌ عَلَى

الثَّلَاثِ. وَإِنْ وَقَعَ رَأْيُكَ عَلَى الْأَرْبَعِ، فَسَلِّمْ وَانْصَرِفْ. وَإِنْ اِغْتَدَلَ وَهَمَّكَ، فَانْصَرِفْ وَ

صَلِّ رَكَعَتَيْنِ وَأَنْتَ جَالِسٌ».

وَإِنْ صَلَّيْتَ رَكَعَتَيْنِ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ ثُمَّ نَسِيتَ فَقُمْتَ قَبْلَ أَنْ تَجْلِسَ فِيهِمَا، فَقِي رِوَايَةِ

الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ : « فَلْيَجْلِسْ مَا لَمْ يَرْكَعْ وَقَدْ تَمَّتْ صَلَاتُهُ، وَإِنْ لَمْ

يَذْكُرْ حَتَّى رَكَعَ فَلْيَمْضِ فِي صَلَاتِهِ فَإِذَا سَلَّمَ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ وَهُوَ جَالِسٌ».

وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام «إِذَا اِخْتَلَفَ عَلَى الْإِمَامِ مَنْ خَلَفَهُ فَعَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ فِي الْإِحْتِيَاظِ
الْأَعَادَةُ وَالْأَخْذُ بِالْجَزْمِ»^۱.

اگر نمی‌دانی که یک رکعت نماز خوانده‌ای یا دو رکعت پس نماز را اعاده کن.
و اگر در [رکعات] نماز صبح شک کردی پس نماز را اعاده کن، و اگر در نماز مغرب
شک کردی نماز را اعاده کن.

و از حضرت صادق عليه السلام پرسیده شد درباره کسی که نمی‌داند دو رکعت خوانده یا سه
رکعت، فرمودند: نماز را اعاده می‌کند. به حضرت گفته شد که پس این جمله حضرت
رسول صلی الله علیه و آله چه می‌شود که از ایشان روایت شده که: شخص فقیه نمازش را اعاده نمی‌کند؟
حضرت پاسخ دادند: این درباره رکعات سه و چهار است.

و از آن حضرت عليه السلام روایت شده: وقتی نمی‌دانی سه رکعت خوانده‌ای یا چهار رکعت و
نظرت به سمت سه رکعت است، پس بنا را بر سه رکعت بگذار. و اگر نظرت به چهار است
پس سلام بده و نماز را تمام کن. و اگر نظرت (بین سه و چهار) مساوی است پس سلام بده
و دو رکعت نماز نشسته (احتیاط) بگذار.

اگر دو رکعت از نماز واجب را خواندی و پیش از نشستن برای تشهد، فراموش کردی
و ایستادی، حضرت ابو جعفر باقر عليه السلام گفت: اگر هنوز به رکوع نرفته، باید بنشیند (و تشهد
بخواند)، و نمازش صحیح است. و اگر بعد از رکوع به خاطرش بیاید، باید به نمازش ادامه
بدهد و بعد از سلام نماز، دو سجده سهو بکند.

و امام صادق عليه السلام فرموده‌اند: اگر چنانچه بین امام و مأمومین اختلاف در رکعات نماز
پیش آمد، پس امام و مأمومین باید احتیاط کنند و نماز را اعاده کرده تا به یقین برسند.

۲ شیخ صدوق، همچنین به استناد آیات و روایات نهی از ربا، درباره حرمت این عمل و
لزوم بازگرداندن مال ربوی می‌گوید:

إِعْلَمَنَّ أَنَّ الرِّبَا هُوَ أَنْ يَدْفَعَ الرَّجُلُ إِلَى الرَّجُلِ عَشْرَةَ دَرَاهِمَ عَلَى أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِ أَكْثَرَ مِنْهَا،
وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِخَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تَبْتَغُوا فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ»؛

۱. شیخ صدوق، المقنع، صص ۱۱۱-۱۰۰؛ با تلخیص.

يَعْنِي أَنْ يَرُدَّ أَكْلَ الرِّبَا عَلَى صَاحِبِهِ الْفَضْلَ الَّذِي أَخَذَهُ عَنْ رَأْسِ مَالِهِ، وَ رُويَ حَتَّى اللَّحْمِ
الَّذِي عَلَى بَدَنِهِ، عَلَيْهِ أَنْ يَضَعَهُ.^۱

وَعَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَنَاهِي النَّبِيِّ ﷺ: «أَنَّهُ ﷺ نَهَى عَنْ أَكْلِ الرِّبَا وَ شَهَادَةِ
الرَّوْرِ وَ كِتَابَةِ الرِّبَا».^۲

بدان که ربا آن است که کسی به کسی ده درهم بپردازد به این شرط که به او بیش از آن
را برگرداند، و این قول الهی است که: (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وذرُوا ما بقی من الرِّبا
إن كنتم مؤمنین فإن لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله ورسوله وإن تبتم فلكم رؤوس أموالکم)
(ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید، و اگر مؤمن [واقعی] هستید آنچه را از ربا [بر عهده مردم]
باقی مانده رها کنید. و اگر چنین نکردید [و به رباخواری اصرار ورزیدید] به جنگی بزرگ
از سوی خدا و رسولش [بر ضد خود] یقین کنید؛ و اگر توبه کردید، اصل سرمایه‌های شما
برای خود شماست [و سودهای گرفته شده را به مردم بازگردانید]) یعنی بایستی خورنده ربا
به صاحبش آنچه بیش از سرمایه اش گرفت باز گرداند و روایت است تا گوشتی که بدن او
(با مال ربوی بر او رویده) است فرو رود.

از حضرت صادق از پدرانش علیه السلام روایت شده که در مناهای نبی ﷺ آمده است که
حضرت از اکل ربا و شهادت دروغ و نوشتن ربا نهی نمودند.

۱. شیخ صدوق، المقنع، ص ۳۷۳.

۲. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۲۷.

تاریخ فقه

محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، مشهور به شیخ صدوق، در سال ۳۰۵ هجری
قمری، در خاندان علم و تقوی، در شهر قم دیده به جهان گشود. پدرش از برجسته‌ترین
علما و فقهای بزرگ زمان خود بود که در قم پرچم زعامت و مرجعیت را بردوش داشت.
شیخ طوسی می‌نویسد: علی بن بابویه در نامه‌ای از حضور حسین بن روح، نائب سوم

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، تقاضا کرد تا از محضر حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بخواهد برای او دعا کند تا خداوند اولاد صالح و فقیه به او عطا نماید. پس از مدتی از ناحیه آن حضرت این گونه جواب رسید که به زودی از همسرت دارای دو پسر فقیه خواهی گشت؛ و بدین ترتیب شیخ صدوق به دعا و پیشگویی آن حضرت متولد شد.

شیخ صدوق نزدیک به عصر ائمه علیهم السلام می زیست و با جمع آوری روایات اهل بیت علیهم السلام و تألیف کتاب های نفیس و با ارزش، خدمات ارزنده و کم نظیری به اسلام و تشیع کرد. مشهورترین اثر او کتاب من لایحضره الفقیه است که از کتب اربعه حدیثی شیعه به شمار می آید. او در سن ۲۲ یا ۲۳ سالگی پس از پدر بزرگوارش وظیفه نشر احادیث آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و هدایت امت را به عهده گرفت.

شیخ طوسی درباره شیخ صدوق می گوید: «او دانشمندی جلیل القدر و حافظ احادیث بود. از احوال رجال کاملاً آگاه و در سلسله احادیث، نقادی عالی مقام به شمار می آمد. بین بزرگان قم، از نظر حفظ احادیث و کثرت معلومات، مانند نداشت و در حدود سیصد اثر تألیفی از خود به یادگار گذاشته است».

صدوق شاگردان فراوانی تربیت کرد که میرزترین آنها برادرش حسین و همچنین فقیه عالی مقام شیخ مفید است. این عالم بزرگ در سال ۳۸۱ هـ. ق چشم از جهان فرو بست و در شهر ری به خاک سپرده شد؛ محلی که امروز به گورستان ابن بابویه مشهور است و بزرگان بسیاری در آن به خاک آرمیده اند.

بیندیشیم و پاسخ دهیم

- ۱ امر و نهی را تعریف کنید.
- ۲ امر و نهی ظهور چه معنایی دارند؟ این ظهور چگونه قابل اثبات است؟
- ۳ شرایط ظهور امر و نهی را بیان کنید.
- ۴ با دقت در متن فقهی این درس، که از شیخ صدوق نقل شد، مواردی را که در آن، به استناد امر و نهی، یک حکم فقهی استنباط شده است، بیابید.

درس هفتم

مفاهیم

وقتی شخصی می گوید «اگر همراه من تا خانه ام بیایی، فلان کتاب را به تو می دهم»، از این سخن او دو معنا فهمیده می شود. یکی اینکه «اگر بیایی کتاب را به تو می دهم» و دیگر اینکه «اگر همراه من تا خانه ام نیایی آن کتاب را نمی دهم». این معنایی است که در مکالمات روزمره مردم فراوان دیده می شود. اما آیا در آیات و روایات هم می توان چنین روشی را مشاهده کرد؟

آیا چنین برداشت هایی معتبر است و آیا می توان در استنباط احکام شرعی آن را به کار برد؟

این برداشت ها چند نوع هستند و چه شرایطی دارند؟

در برخی از جملاتی که میان افراد ردّ و بدل می‌گردد، علاوه بر معنایی که از مفاد عین کلام فهمیده می‌شود، از مضمون بیان نشده آن نیز معانی‌ای می‌توان برداشت کرد و به آن استناد نمود. مثلاً وقتی اعلام می‌کنند که «اگر برف بیارد مدرسه تعطیل است»، علاوه بر آنچه در مفاد این جمله وجود دارد، از مضمون آن هم معنای دیگری قابل برداشت است و آن اینکه «اگر برف نیارد مدرسه تعطیل نیست». مدلول جمله نخست را «منطوق» و مدلول جمله دوم را «مفهوم» جمله نخست می‌گویند.

همین روش در برداشت از آیات و روایات نیز به کار می‌رود. در واقع در بحث مفاهیم می‌خواهیم بدانیم که چه جملات و عبارتهایی مفهوم دارند تا اگر در آیه و روایتی چنین تعبیری به کار رفت، بتوان علاوه بر منطوق کلام از مفهوم آن نیز در استنباط حکم شرعی استفاده کرد. مثلاً وقتی در روایتی درباره نماز مسافر آمده است :

«إِذَا كُنْتَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي لَا تَسْمَعُ فِيهِ الْإِذَاْنَ فَقَصِّرْ»^۱

هرگاه به جایی رسیدی که دیگر صدای اذان شهر را نمی‌شنوی، نمازت را شکسته بخوان.

منطوق این کلام گویای این مطلب است : هنگامی که از شهر خارج شدی زمانی به تو مسافر گفته خواهد شد که دیگر صدای اذان شهر را نشنوی. اما این کلام مفهوم نیز دارد و آن اینکه «اگر در جایی هستی که هنوز صدای اذان شهر را می‌شنوی نمازت را شکسته نخوان». حال سؤال این است که آیا تنها امر «قَصِّر» که در منطوق روایت است، حجت می‌باشد یا اینکه نهی «إِذَا كُنْتَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي تَسْمَعُ فِيهِ الْإِذَاْنَ فَلَا تُقَصِّر» - که مفهوم آن می‌باشد - نیز حجت است؟

فعّالیت ۱

در تعریف مفهوم گفته‌اند : «مفهوم همان مدلول التزامی جمله است»، در حالی که منطوق معنایی است که جمله به «دلالت مطابقی» بر آن دلالت می‌کند. درباره این تعریف تحقیق کنید.

۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۷۲.

اکنون که منظور از «مفهوم» روشن شد، می‌افزاییم که به اعتقاد متخصصان علم اصول، اگر ثابت شود جمله‌ای مفهوم دارد، آن مفهوم بی‌تردید حجت است. به عبارت دیگر، حجیت مفهوم همانند حجیت منطوق است و برای هر یک از گوینده و شنونده قابل استناد و احتجاج می‌باشد. تنها بحث بر سر این است که کدام جملات دارای مفهوم هستند. لذا در ادامه به تحقیق درباره اقسام مفهوم می‌پردازیم که منظور از آن بررسی انواع جملات و کشف این نکته است که کدام قسم از جملات مفهوم دارند و کدام یک مفهوم ندارند.

اقسام مفهوم

در یک تقسیم کلی، مفهوم بر دو نوع است: مفهوم موافق و مفهوم مخالف.

۱- مفهوم موافق

مفهوم موافق عبارت است از «مفهومی که حکم آن با حکم موجود در منطوق یکسان است». بدین معنی که اگر حکم موجود در منطوق حرمت است، حکم مفهوم نیز حرمت است، و اگر وجوب است، حکم مفهوم نیز وجوب می‌باشد و ما این حکم را به «طریق اولی» کشف می‌کنیم.

مثلاً در قرآن درباره احترام به پدر و مادر می‌فرماید:

«فَلَا تَقُلْ لَّهُمَا آفٌ»^۱.

در این آیه فرزند از گفتن «آف»^۲ به پدر و مادرش نهی شده، پس حرام است. و مفهوم موافق آن این است که امور شدیدتر از «آف» - مثل توهین و ناسزاگویی - هم به طریق اولی حرام هستند. چنان که دیدیم حکم مفهوم را به وسیله استناد به «طریق اولویت» به دست آوردیم. از این رو به مفهوم موافق «مفهوم اولویت» نیز گفته می‌شود و تردیدی نیست که این قسم جملات مفهوم دارند و تنها باید اولویت مفهوم بر منطوق ثابت شود. زیرا در بسیاری از موارد ادعای اولویت می‌شود، اما با دقت و تأمل بیشتر درمی‌یابیم که این ادعا صحت ندارد.

۱. سورة اسراء، آیه ۲۳.

۲. آف اسم فعلی است که از جار را می‌رساند و آن کمترین حدّ توهین است. (رجوع کنید به تفسیر المیزان، ذیل آیه شریفه).

فعّالیت ۲



با دقت در گفت‌وگوهای متداول میان مردم می‌توان نمونه‌هایی از کاربرد مفهوم اولویت را مشاهده کرد. این نمونه‌ها را بیابید و سه مورد از آنها را بیان کنید.

تطبیق فقهی و ترجمه

علامه حلی در کتاب «ارشاد الازهان» در باب لباس نمازگزار می‌گوید :

يَجِبُ سِتْرُ الْعَوْرَةِ فِي الصَّلَاةِ بِثَوْبٍ طَاهِرٍ - إِلَّا مَا اسْتَثْنَى - مَمْلُوكٍ أَوْ مَأْذُونٍ فِيهِ. فَلَوْ صَلَّى فِي الْمَغْصُوبِ عَالِمًا بِالْقَضْبِ، بَطَلَتْ.

واجب است پوشاندن عورت در نماز با لباسی پاک - مگر مواردی که استثنا شده است، مانند جوراب که ستر عورت نمی‌کند -، و با لباسی که ملک ما باشد یا آنکه از صاحبش اجازه گرفته باشیم. پس اگر شخص در لباسی غصبی با علم به غصبی بودنش نماز بخواند، نماز باطل است.

مرحوم مقدس اردبیلی در کتاب مجمع الفائدة و البرهان در شرح این کلام علامه حلی با استناد به آیه «بر نابینا و لنگ و بیمار و خود شما گناهی نیست که [بدون هیچ اجازه‌ای از خانه‌هایی که ذکر می‌شود، غذا] بخورید : از خانه‌های خودتان، یا خانه‌های پدرانتان، یا خانه‌های مادرانتان یا خانه‌های برادرانتان، یا خانه‌های خواهرانتان، یا خانه‌های عموهایتان، یا خانه‌های عمه‌هایتان، یا خانه‌های دایی‌هایتان، یا خانه‌های خاله‌هایتان، یا خانه‌هایی که کلیدهایشان در اختیار شماست، یا خانه‌های دوستانتان»^۱ می‌گوید :

فَإِنَّهُ إِذَا جَازَ أَكُلُ نَفْسٍ مَالِهِ وَ إِعْدَامِهِ بِالْكُلِّيَّةِ، فَالصَّلَاةُ فِي ثَوْبِهِ - الَّتِي هِيَ مِنَ الْعِبَادَةِ وَ يَحْضُلُ لَهُ الْأَجْرُ وَ الثَّوَابُ، مَعَ بَقَائِهِ عَلَى خَالِهِ مِنْ غَيْرِ نَقْصٍ وَ لَا تَغْيِيرٍ يَضُرُّ، بِالطَّرِيقِ الْأُولَى.^۲

وقتی که برای دوست جایز است که خود مال را بخورد یا به تمامه از بین ببرد نماز در لباس دوستش که عبادت است و موجب اجر و ثواب برای صاحب لباس می‌شود و در عین حال اصل لباس را نیز از بین نمی‌برد بدون اینکه نقص و تغییری در آن رخ دهد به طریق اولی جایز است.

۱. سورة نور، آیه ۶۱.

۲. اردبیلی، احمد؛ مجمع الفائدة والبرهان، ج ۲، ص ۷۷.

۲- مفهوم مخالف

برخلاف مفهوم موافق، در مفهوم مخالف حکم موجود در منطوق، با حکم مفهوم یکسان نیست؛ بلکه در سلب و ایجاب متفاوت اند.

مثلاً وقتی گفته می‌شود: «اگر گوسفند تذکیه نشده باشد، گوشتش را نخور»، از منطوق این کلام حرمت خوردن گوشت و از مفهوم آن «عدم حرمت (حلیت) خوردن گوشت گوسفند مذکی» فهمیده می‌شود. پس حکم در منطوق، حرمت ولی در مفهوم حلیت است.

مفهوم مخالف دارای اقسام متعددی است. به عبارت دیگر درباره انواع مختلفی از جملات ادعای مفهوم داشتن شده است؛ که ما در اینجا تنها به دو نوع از آنها که مهم‌تر از بقیه هستند می‌پردازیم.

الف) مفهوم شرط : جملات شرطیه از یک جمله شرط و یک جمله جواب تشکیل شده‌اند. از آنجا که حکم موجود در جمله شرطیه متوقف و معلق به وجود و حصول شرط است، بنابراین منتفی شدن شرط موجب انتفای حکم می‌شود؛ و این همان مفهومی است که در جمله شرطیه وجود دارد.

مثلاً در روایت آمده است که «إِذَا كَانَ الْمَاءُ قَدَرَكُ لَمْ يَنْجِسْهُ شَيْءٌ».^۱ مفهوم این کلام این است که چنانچه آب به قدر کر نباشد با بر خورد به چیز نجس، نجس می‌شود. در این روایت اگر چه منطوق کلام درباره حکم آب کر بود، اما ما به وسیله مفهوم آن، حکم آب غیر کر (قلیل) را به دست آوردیم.

- شرایط مفهوم داشتن جمله شرطیه : برای اینکه جمله شرطیه دارای مفهوم باشد سه شرط لازم است :

۱- میان شرط و جواب ملازمه برقرار باشد؛ یعنی رابطه میان شرط و جواب اتفاقی نباشد.

مثلاً وقتی صدای کلاغی می‌آید و در آن لحظه اتفاقاً واقعه شومی رخ می‌دهد، نمی‌توان گفت : «هرگاه صدای کلاغ بیاید، واقعه شومی رخ خواهد داد»؛ زیرا میان صدای کلاغ و واقعه شوم ملازمه نیست.

۲- جواب متوقف و مرتب بر وجود شرط باشد؛ یعنی وجود شرط سبب ایجاد جواب شود.

۳- سببیت شرط برای جواب، انحصاری باشد. یعنی جواب تنها با وجود شرط، موجود شود و سبب دیگری در تحقق آن دخیل نباشد؛ بنابراین وقتی گفته می‌شود : «اگر بخوابی وضویت باطل می‌شود»، نمی‌توان چنین مفهوم‌گیری کرد که «اگر نخوابی وضویت

۱. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۱، ص ۱۰۶.

باطل نمی‌شود»، چون ممکن است سبب دیگری موجب بطلان وضو شود، زیرا سبب بطلان وضو منحصر در خوابیدن نیست.

فعّالیت ۳

روایت زیر را ترجمه کنید و توضیح دهید که چگونه امام صادق (ع) از مفهوم جمله شرطیه موجود در کلام امیر مؤمنان (ع) استفاده کرده است.

«عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الشَّاةِ تُذْبَحُ فَلَا تَحْرُكُ وَيُهْرَاقُ مِنْهَا دَمٌ كَثِيرٌ غَبِيظٌ؟ فَقَالَ : لَا تَأْكُلُ، إِنَّ عَلِيًّا (ع) كَانَ يَقُولُ : إِذَا رَكَضَتِ الرَّجُلُ أَوْ طَرَفَتِ الْعَيْنُ فَكُلْ»^۱.

ب) مفهوم وصف : هرگاه موضوعی که بر آن حکم بار شده است، دارای قیدی (زمانی، مکانی و...) باشد که در صورت انتفای قید مذکور حکم هم منتفی شود، این جمله دارای مفهوم است. مراد از وصف در اینجا هر قیدی است که بار می‌شود و تعلق حکم به موضوع مشروط به وجود آن قید باشد.

مثلاً در روایت، درباره کسی که از باز پرداخت قرض خود طفره می‌رود آمده است که «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ»^۲ (دست کردن شخص دارا، ظلم است). در اینجا ماطله و دست کردن، مقید به غنی و دارا بودن است؛ یعنی حکم ظلم زمانی بر دست کردن و نپرداختن قرض بار می‌شود که قرض گیرنده توان باز پرداخت قرض خود را داشته باشد و مفهوم آن این است که «مطل الفقير ليس بظلم».

یا وقتی در ماده ۹۸۹ قانون مدنی می‌گوید : «هر تبعه ایرانی که بدون رعایت مقررات، تابعیت خارجی تحصیل کرده باشد، تبعیت خارجی او کأن لم یکن است»، مفهومش این است که با رعایت مقررات، تابعیت خارجی او محقق می‌شود.

علمای اصول معتقدند که جملات وصفیه در اغلب موارد مفهوم مخالف ندارند، مگر اینکه قید و وصف مذکور شرط و سبب انحصاری برای حکم باشد؛ یعنی احراز شود که حکم بیان شده در آیه یا روایت، تنها زمانی به موضوع تعلق می‌گیرد و بر آن بار می‌شود که قید مذکور

۱. طوسی، محمد بن حسن؛ تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۵۷.

۲. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۳۳.

وجود داشته باشد. مثلاً در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است :

«الزَّكَاةُ فِي الْإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ السَّائِمَةِ»^۱

زکات به شتر و گاو و گوسفند بیابان چر^۲ تعلق می گیرد.

که مفهوم آن چنین است : «به شتر و گاو و گوسفند غیر سائمه زکات تعلق نمی گیرد». اما در بسیاری از موارد، این شرایط برای وصف وجود ندارد؛ مثلاً در قرآن در بیان احکام محرم و نامحرم، یکی از اقسام زنان محرم را این گونه نام می برد :

«وَرَبَائِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ»^۳؛

یعنی دختران همسران که در دامن شما پرورش یافته اند.

در مثال مزبور نمی توان به مفهوم این جمله استناد کرد و حکم به نامحرم بودن «ربائکم» اللاتی لیس فی حجورکم» داد.

تطبیق فقهی و ترجمه

۱. علامه حلی در کتاب «قواعد» در باب احکام سجده می گوید :

وَيَجِبُ فِيهِ الْإِنْحِنَاءُ بِحَيْثُ يُسَاوِي مَوْضِعَ جَبْهَتِهِ مَوْقِفَهُ، أَوْ يَزِيدُهُ بِقَدْرِ لَبَنَةٍ لَا غَيْرُ.

واجب است در سجود انحناء به قدری باشد که موضع پیشانی مساوی با محل ایستادن وی باشد یا آنکه به قدر یک خشت خام (لبنه) بالاتر باشد و نه بیشتر.

مرحوم محقق ثانی در توضیح این سخن علامه می گوید :

وَتَنْقِيحُهُ أَنَّهُ لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ مَوْضِعُ جَبْهَتِهِ مُسَاوِيًا لِمَوْقِفِهِ أَوْ زَائِدًا عَلَيْهِ بِمِقْدَارِ لَبَنَةٍ مَوْضُوعَةٍ عَلَى أَكْبَرِ سَطُوحِهَا لَا أَرْيَدُ، عِنْدَ جَمِيعِ أَصْحَابِنَا. لِرِوَايَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ السُّجُودِ عَلَى الْأَرْضِ الْمُرْتَبِعَةِ فَقَالَ : «إِذَا كَانَ مَوْضِعُ جَبْهَتِكَ

۱. قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲. دام ها معمولاً به دو طریق تغذیه می شوند : یا به وسیله چریدن در صحرا و یا به وسیله علوفه ای که صاحب آنها تهیه می کند. براساس این روایت، زکات تنها به نوع نخست تعلق می گیرد.

۳. سورة نساء، آیه ۲۳.

مُزْتَفِعًا عَنْ مَوْضِعِ بَدَنِكَ قَدَرِ لَبَنَةٍ فَلَا بُاسَ».^۱ وَ مَفْهُومُ الشَّرْطِ يُدَلُّ عَلَى الْمَنْعِ مِنَ الزَّائِدِ.^۲

و توضیح نظر علامه چنین است که: لازم است موضع پیشانی مساوی با جای وقوف باشد یا آنکه به اندازه یک خشت خام (که معمولاً به اندازه چهار انگشت به هم چسبیده دانسته شده) که به سطح پهنش قرار گرفته و نه بیشتر، بنابر نظر جمیع علمای شیعه. (و این حکم مستند است به) روایت عبد الله بن سنان، از حضرت صادق علیه السلام که نقل می کند: از حضرت درباره سجود بر زمین بلند پرسیدم؛ فرمودند: «هرگاه جای پیشانی ات بالاتر از جای بدن تو به اندازه یک خشت خام باشد اشکالی ندارد»، و بنابر مفهوم شرط دلالت دارد که اگر بیشتر باشد مانع صحت نماز خواهد بود.

۲ در فقه این بحث مطرح است که هرگاه فردی در ملک دیگری از روی غصب و ظلم ساختمانی بسازد یا درختی بکارد، باید ساختمان و درخت را از زمین قلع کند؛ علامه حلی در این زمینه می گوید:

وَ مَفْهُومُ الْوَصْفِ فِي قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَام: «لَيْسَ لِعِرْقٍ ظَالِمٍ حَقٌّ»، أَنَّهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ ظَالِمًا فَلَهُ حَقٌّ.^۳

و مفهوم وصف (مفهوم مخالف) در این گفته حضرت علیه السلام که فرمودند: «برای ریشه ای که به ظلم غرس شده، حقی نیست»، همین است که وقتی ظالم و متجاوز نبود، صاحب حق است.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب؛ کافی، ج ۳، ص ۳۳۳.

۲. عاملی کرکی، علی بن حسن؛ جامع المقاصد، ج ۲، ص ۲۹۹.

۳. علامه حلی، حسن بن یوسف؛ تذکره الفقهاء، ج ۱۴، ص ۱۴۳.

تاریخ فقه

حسن بن مطهر حلی معروف به علامه حلی از فقهای قرن هشتم هجری قمری و از برجستگان عالم فقه به شمار می رود. او با هوش و ذکاوتی که داشت، پیش از سن بلوغ به مقام اجتهاد رسید و با پشتکار و ممارست در علوم مختلف از جمله فقه شیعه و اهل تسنن، اصول، منطق، فلسفه، کلام و رجال صاحب نظر گردید و کتب فراوانی در این علوم به رشته تحریر در آورد که کثرت آنها اعجاب برانگیز است.

علامه این علوم را نزد برترین اساتید فراگرفت؛ علم فقه و اصول را نزد محقق حلی، دانش حدیث را در محضر سید بن طاوس و علوم عقلی را از خواجه نصیرالدین طوسی. او



همچنین فقه اهل تسنن را از بزرگان همین مذهب آموخت که این از جمله امتیازات وی به شمار می‌رود.

علامه حلی پس از وفات استادش محقق حلی (صاحب شرایع) زعامت حوزه حله را، که در آن زمان مرکز فقه شیعه بود، برعهده گرفت و نخستین کسی است که بالقب «آیت الله» خوانده شده است. حضور او در دربار سلطان محمد خدا بنده و مناظراتی که با علمای سایر مذاهب برگزار کرد، نقش مؤثری در رواج مذهب شیعه در ایران داشته است.

علامه کتب زیادی در فقه از خود به یادگار گذاشته که معروف‌ترین آنها تذکره الفقهاء تبصرة المتعلمین و قواعد الاحکام است.

تنوع بخشیدن به تألیفات فقهی، بیان فقه در سطوح و قالب‌های گوناگون و براساس نیازهای مختلف، از ویژگی‌های این عالم جلیل‌القدر می‌باشد که او را در دنیای علم ممتاز نموده است.

بیندیشید و پاسخ دهید

- ۱ با مثالی بیان کنید که مراد از «مفهوم» چیست؟ چگونه می‌توان از مفهوم کلام حکم شرعی را استنباط کرد؟
- ۲ مفهوم موافق را تعریف کنید و برای آن مثالی بزنید.
- ۳ با توجه به متن فقهی مرتبط با مفهوم موافق بیان کنید که چگونه از «طریق اولویت» در استنباط حکم شرعی استفاده شده است؟
- ۴ مفهوم مخالف را با ذکر مثال تعریف کنید.
- ۵ شرایط مفهوم‌دار بودن جمله شرطیه چیست؟
- ۶ مفهوم وصف را با ذکر مثال توضیح دهید.
- ۷ نظر اصولیان درباره مفهوم‌دار بودن وصف چیست؟ توضیح دهید.
- ۸ حکم فقهی استنباط شده براساس مفهوم شرط و مفهوم وصف را در متن‌های فقهی درس بیان کنید.

درس هشتم

عام و خاص، مطلق و مقید

ممکن است مدیر مدرسه دستور دهد که «دانش‌آموزان را به اردو ببرید».

آیا با وجود اینکه لفظ «همه» در این دستور به کار نرفته است می‌توان گفت که تمامی دانش‌آموزان مشمول آن هستند؟
آیا فضای حاکم بر مدرسه و نحوه بیان دستورات مدیر می‌تواند شما را در تشخیص منظور او در این باره کمک دهد؟ مثلاً شرایطی حاکم باشد که احتمال دهید منظور او تنها دانش‌آموزان ممتاز است.

آیا در احکام و دستورات خداوند نیز این مسئله وجود دارد؟
راه‌های تشخیص صحیح در این شرایط چیست؟

چنان که گفته شد، در مبحث ادله لفظی بحث اصلی بر سر یافتن ظهور الفاظ است. یکی از الفاظ و ترکیب‌هایی که در آیات و روایات در بیان احکام شرعی فراوان به کار می‌رود، تعبیری است که از آنها شمولیت و کلیت حکم فهمیده می‌شود؛ مانند آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (به همه پیمان‌ها وفا کنید). چنین جملاتی ظهور در کلیت و شمولیت دارند. در مثال مذکور، هرگاه شک کردیم که آیا برخی از انواع عقد و پیمان از دایره حکم کلی (یعنی لزوم وفای به عقد) خارجند یا خیر، به ظهور آیه تمسک می‌کنیم و می‌گوییم: حکم مندرج در آیه شریفه، شامل آن عقد نیز می‌شود؛ مگر اینکه دلیل خاصی آن عقد را از دایره شمول حکم خارج کند.

الفاظ و ترکیب‌هایی که ظهور در شمولیت و کلیت دارند بر دو نوع اند:

۱- الفاظ عام ۲- الفاظ مطلق.

در برابر الفاظ عام و الفاظ مطلق، الفاظ یا جملاتی نیز هستند که افرادی را از دایره شمول عام یا مطلق خارج می‌کنند. مثلاً پس از اینکه آیه کریمه، وفا به همه عقود را لازم شمرد، به دلیل خاصی برخی از انواع عقود مانند عقد عاریه یا هبه را از دایره حکم به لزوم وفا، خارج می‌سازد. جمله دوم اگر در برابر عام قرار گیرد، به آن «مخصّص» گفته می‌شود و اگر در برابر مطلق باشد، «مقید» می‌گویند.

اکنون ابتدا به توضیح درباره عام و خاص و سپس درباره مطلق و مقید می‌پردازیم:

۱- تعریف عام و خاص

وقتی گفته می‌شود: «همه معلمان را احترام کن»؛ تعبیر «همه معلمان» لفظی عام است و دلالت می‌کند بر اینکه حکم لزوم احترام، جمیع افراد متعلّق «همه» (یعنی معلمان) را دربر گرفته است. به عبارت دیگر از اینکه لفظ «همه» بر سر «معلمان» آمده است، می‌فهمیم که حکم وجوب احترام شامل جمیع معلّم‌هاست، زیرا در زبان فارسی کلمه «همه» برای همین معنا وضع^۱ شده است.

بنابراین «عام» عبارت است از «لفظی که برای در بر گرفتن همه افراد متعلّقش وضع شده است».

اما در مقابل، الفاظی وجود دارند که دلالت بر شمول لفظ بر برخی از افراد متعلق خود

۱. «وضع» در اصطلاح یعنی قراردادن و اختصاص دادن یک لفظ برای یک معنا.

می‌کنند، یا حکم موجود در جمله، تنها شامل بعضی از افراد موضوع می‌گردد؛ به چنین الفاظی «خاص» می‌گویند.

مثلاً وقتی گفته می‌شود: «اَکْرِمَ بَعْضَ الْفُقَرَاءِ» حکم وجوب اکرام، همه فقرا را شامل نمی‌شود. گاهی نیز الفاظی، عام را از شمولیت و عمومیت خارج می‌کنند، که در این صورت، عام ظهور خود را بر عمومیت از دست می‌دهد. مثلاً اگر پس از اینکه گفته شد: «همه فقرا را اکرام کن»، این جمله هم اضافه شود که «فقرا را فاسق را اکرام نکن»؛ جمله اخیر که به آن «مخصّص» گفته می‌شود، «همه فقرا» را از شمولیت انداخته است و آن را شامل برخی از افراد فقیر قرار داده که عبارت‌اند از «فقرا را غیر فاسق».

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که استدلال به عموم عام تنها زمانی جایز است و می‌توان به ظهور آن استناد کرد که درباره مخصّص‌های احتمالی، جست‌وجوی کامل به عمل آید و فقط پس از اطمینان از عدم آن، می‌توان به ظهور عام در شمولیت استناد کرد. این بدان خاطر است که در تاریخ شریعت اسلامی، تبلیغ و تبیین احکام تدریجی بوده است؛ به گونه‌ای که در بسیاری از موارد حکم در ابتدا به صورت عام بیان شده، اما پس از فترتی از زمان با حکم دیگری تخصیص خورده است.

درباره حکمت تدریجی بودن تشریع احکام شرعی و همچنین نزول تدریجی قرآن تحقیق کنید.

فعالیت ۱



الفاظ عموم

از آنجا که ادله لفظی احکام شرعی (آیات و روایات) به زبان عربی هستند، برای آنکه بفهمیم کدام یک از الفاظ دلالت بر شمولیت می‌کنند و بر این معنا وضع شده‌اند، باید به آگاهان زبان عربی مراجعه کنیم. بر این اساس در زبان عربی الفاظ و تعبیری وجود دارد که دلالت بر عموم می‌کند، که در ادامه برخی از آنها را نام می‌بریم:

۱- لفظ «کُلُّ» که در زبان فارسی به «همه» و «هر» ترجمه می‌شود: مثل «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ».^۱

۱. سوره انبیاء، آیه ۳۵.

- ۲- هر لفظی که به معنای کل باشد؛ مثل : جمیع، عامه، کافه، تمام، دائماً و
- ۳- جمع معرّف به «ال»؛ یعنی اسم جمعی که بر سر آن «ال» تعریف درآمده است، مثل «احترم العلماء».
- ۴- قرار گرفتن نکره در سیاق نفی یا نهی؛ یعنی در جمله، اسم نکره مورد نفی یا نهی قرار گیرد. مثال برای نفی همچون: «لَا شَرِيكَ لِلَّهِ تَعَالَى». و مثال برای نهی مانند: «لَا تَشْتُم أَحَدًا». (به هیچ کس ناسزا مگو).
- در معادل فارسی مورد اخیر واژه «هیچ» به کار می‌رود.

برای هریک از الفاظ عموم مثال‌های دیگری در آیات و روایات
بیابید.

فعّالیت ۲



تطبیق فقهی و ترجمه

متنی که در زیر می‌آید، بخشی از کتاب الروضة البهیة اثر شهید ثانی (شرح کتاب لمعة شهید اول) است. در این متن به خوبی چگونگی استناد به عام و خاص توسط این دو فقیه بزرگ و استنباط حکم شرعی از آن را مشاهده می‌کنیم. قسمت‌های داخل کمان اثر شهید اول و قسمت‌های دیگر، شرح شهید ثانی بر آن مطالب است:

(وَلَا يَشْتَرِطُ) فِي تَحْقِيقِ الْمُحَارَبَةِ (أَخْذُ النَّصَابِ)، وَلَا الْحِرْزُ، وَلَا أَخْذُ شَيْءٍ، لِلْعُمُومِ^۱ (وَتَنْبُتُ) الْمُحَارَبَةُ (بِشَهَادَةِ ذَكْرَيْنِ عَدْلَيْنِ، وَبِالْإِقْرَارِ بِهَا) (وَلَوْ مَرَّةً وَاحِدَةً، لِعُمُومِ إِقْرَارِ الْعُقَلَاءِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ جَائِزٌ، خَرَجَ مِنْهُ مَا اشْتَرَطَ فِيهِ التَّكَرُّارُ بِدَلِيلٍ خَارِجٍ، فَيَبْقَى غَيْرُهُ عَلَى الْعُمُومِ^۲).

۱. إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ جَزَاءُ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

سورة مائده، آیه ۳۳.

۲. شهید ثانی، زین الدین بن علی؛ الروضة البهیة (شرح لمعة شهید اول)، ج ۹، ص ۲۹۳ با اندکی تلخیص.

در تحقق محاربه اخذ نصاب، {هتک} حرز و بلکه مطلق اخذ شیء اساساً معتبر نمی‌باشد، به دلیل عموم آیه. و محاربه با شهادت دو مرد عادل و با اقرار شخص اگر چه یک مرتبه باشد، ثابت می‌شود به دلیل عموم قاعده اقرار عقلاً علیه خودشان نافذ است. از این عمومیت، آنچه که در آن به واسطه دلیل خارجی تکرار اقرار شرط است (مانند قذف و شرب خمر و سرقت که دو بار اقرار شرط است)، خارج می‌شود، پس غیر آن (مانند محاربه) تحت عموم باقی می‌ماند.

تاریخ فقه

محمد بن جمال الدین مکی عاملی، معروف به شهید اول، از فقهای بزرگ امامیه در قرن هشتم هجری قمری است که در منطقه جبل عامل واقع در جنوب لبنان به دنیا آمد. وی در زادگاه خود به کسب معارف و فقه امامیه پرداخت، سپس برای تکمیل دانش و معارف به حله عراق مهاجرت کرد و از محضر فخرالمحققین فرزند علامه حلی کسب فیض کرد. سپس به بغداد رفت و به تحصیل علوم عقلی پرداخت.

شهید اول علاوه بر فقه امامیه، بر فقه مذاهب دیگر نیز مسلط بود، تاحدی که از علما و اساتید اهل تسنن نیز اجازه روایت دریافت نمود.

معروف‌ترین تألیف فقهی شهید اول کتاب اللّٰمعة الدمشقیة فی فقه الامامیه است که در عین جامعیت از موجزترین کتب فقهی شیعه به‌شمار می‌رود، به نحوی که هر یک از عبارات این کتاب بیان‌کننده نظر فقهی وی در یکی از فروع و مسائل فقهی است.



بر کتاب لمعه شروح بسیاری نوشته شده که شرح شهید ثانی به‌نام الرّوضة البهیه معروف‌ترین آنهاست. این شرح، که متن اصلی کتاب لمعه را نیز در بر دارد از دیر باز تاکنون از جمله کتاب‌های درسی حوزه‌های علمیه بوده است.

۲- مطلق و مقید

عام و مطلق، هر دو در نتیجه، دارای یک معنا هستند که همان شمولیت حکم برای جمیع افراد موضوع است. با این تفاوت که دلالت عام بر شمول به واسطه الفاظ عموم است که برای معنای شمولیت و عموم وضع شده‌اند. اما دلالت مطلق بر شمول از الفاظ وضع شده استفاده نمی‌شود، بلکه به وسیله شرایطی است که به آنها «مقدمات حکمت» می‌گوییم. این شروط عبارت‌اند از:

- ۱- گوینده در مقام تشریع و قانون‌گذاری باشد و از روی عقل و اراده و برای منظور و مقصود خاصی جمله را بیان کرده باشد. البته این شرط در احکام برگرفته از آیات و روایات محرز است، زیرا شارع و قانونگذار حکیم است و از روی عقل و اراده سخن می‌گوید. اما در مورد روایات، لزوم تقیه گاهی موجب کلی‌گویی و بیان مبهم احکام شده است. بنابراین برای تمسک به اطلاقی روایت، باید عدم تقیه در بیان بر ایمان محرز شود.
- ۲- قرینه‌ای بر اینکه برای مطلق، قیدی در دست نباشد.

توضیح اینکه قید بر دو گونه است: متصل و منفصل. «متصل» قیدی است که همراه همان جمله بیان‌کننده مطلق می‌آید؛ همچون: «صَلِّ مَعَ الطَّهَّارَةِ». در این جمله قید «مَعَ الطَّهَّارَةِ» متصل به «صَلِّ» آمده و اطلاق آن را مقید به طهارت کرده است.

اما گاهی همین حکم این گونه بیان می‌شود: «صَلِّ» و پس از مدت زمانی برای توضیح بیشتر می‌گوید: «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهْوَر»^۱. چنان‌که می‌بینیم در این نحوه بیان، قید از جمله مطلق جدا و منفصل است. با آمدن جمله دوم، امر به اقامه نماز از اطلاق خارج می‌شود و نماز مقید به داشتن وضو و طهارت می‌گردد.

در صورت کامل بودن مقدمات حکمت، هرگاه در آیه و روایتی حکم بر موضوعی بار شده باشد و در عین حال شک کنیم که آیا حکم بر مطلق آن عنوان تعلق گرفته یا قیدی در کار است، باید جمله را حمل بر اطلاق کنیم. در متن زیر نمونه‌ای از برداشت فقهی از لفظ مطلق را از نظر می‌گذرانیم.

۱. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۳.

شیخ مفید درباره حرمت خوردن گوشت حیوانی که به دست غیر مسلمان ذبح شده است، می گوید :

وَقَدْ ظَنُّ قَوْمٌ أَنَّ ذَبَائِحَ أَهْلِ الْكِتَابِ حَلَالٌ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ»^۱.
وَلَوْ كَانَتْ اسْمُهُ تَعْمٌ بِإِطْلَاقِهَا ذَلِكَ كُلُّهُ، لَأَخْرَجَ الذَّبَائِحَ مِنْهَا [تَقْيِيدًا] قَوْلُهُ جَلَّ اسْمُهُ: «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ...». وَقَدْ ثَبَتَ أَنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لَا يَرَوْنَ التَّسْمِيَةَ عَلَى الذَّبَائِحِ وَلَا يَغْتَقِدُونَهَا فَرَضًا فِي مِلَّتِهِمْ وَلَا فَضِيلَةً.^۲

و گروهی چنین پنداشته اند که ذبائح اهل کتاب حلال است به دلیل این قول الهی عزوجل که : «امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شد و نیز غذای اهل کتاب برای شما و غذای شما برای آنان حلال است».

و اگرچه این اسم (غذای اهل کتاب) با اطلاق خود همه نوع غذا را شامل می شود، اما ذبائح را از آن خارج می سازد این قول حضرت حق که : «و از آنچه نام خدا بر آن ذکر نشده نخورید» و ثابت است که یهود و نصاری بر ذبائح خود نام خدا را جاری نمی کنند و این کار را بر امت خود واجب (فرض) و یا مستحب (فضیله) نمی دانند.

۱. سورة مائدة، آیه ۵.

۲. مفید، محمد بن حسن؛ المقتنه، ص ۵۷۹؛ با تلخیص.

محمد بن محمد بن نعمان، ملقب به شیخ مفید رحمۃ اللہ علیہ، از بزرگ‌ترین علمای شیعه و از نخستین فقهای برجسته پس از غیبت صغری (قرن ۴ هـ.ق) محسوب می‌شود. وی علاوه بر فقه در کلام نیز صاحب نظر بوده است.

شیخ مفید در حوزه علمیّه بغداد تحصیل نمود، اساتید بزرگی همچون ابن قولویه قمی و شیخ صدوق را درک کرد و خود شاگردان بسیاری همچون شیخ طوسی، سیدمرتضی و سیدرضی را تربیت نمود که همگی از مفاخر علمای شیعه و اساتید علوم اسلامی به شمار می‌روند.

مفید از جمله علمایی بود که مورد توجه و عنایات خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف واقع شد و توقیعات شریفی از جانب آن حضرت به وی رسید. حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در نامه‌ای که برای شیخ مفید نوشتند، شیخ را این گونه مورد خطاب قرار دادند که دقت در تعبیر آن گویای عظمت این عالم بزرگ است: «به برادر استوار و درست کردار و دوست رشید، شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان که خداوند، عزت و احترامش را مستدام دارد... سلام بر تو ای دوست با اخلاص در دین، و ای که به ما از روی علم و یقین اعتقاد داری...».

شیخ مفید، دارای آثار و تألیفات ارزشمندی است که به نقل شاگردش، شیخ طوسی، تعدادشان به دویست کتاب کوچک و بزرگ بالغ می‌شود. از میان این تألیفات مهم‌ترین اثر فقهی وی کتاب «المقنعه» می‌باشد. ارزش و اعتبار این کتاب به این دلیل است که الفاظ و عبارات آن از احادیث شریف ائمه علیهم السلام اخذ شده و از جمله نخستین کتب فقهی می‌باشد که در آغاز غیبت کبری به رشته تحریر درآمده است.

بیندیشید و پاسخ دهید

- ۱ عام و خاص را با ذکر مثال تعریف کنید.
- ۲ الفاظی را که دلالت بر عموم می نمایند، با ذکر مثال نام ببرید.
- ۳ در متن فقهی مرتبط با بحث عام و خاص، نحوه استدلال به عموم الفاظ برای استنباط حکم شرعی را بیان نمایید.
- ۴ مطلق و مقید را تعریف کنید.
- ۵ مقدمات حکمت را توضیح دهید.
- ۶ در متن فقهی شیخ مفید نحوه استدلال به اطلاق لفظ را بیان نمایید.

درس نهم

اجماع

اگر یکی از هم کلاسی هایتان به شما بگوید که به دلیل مسافرت ضروری دبیرتان، امروز امتحان آن درس برگزار نمی شود ممکن است در حرف او شک کنید و برای خبردار شدن از درستی یا نادرستی آن به جست و جو پردازید. سپس اگر ببینید که میان دیگر هم کلاسی های شما در این خصوص اتفاق نظر وجود دارد احتمال اشتباه بودن کاهش می یابد. زیرا از این اتفاق نظر نتیجه می گیرید که این مطلب از سوی مدیریت مدرسه بیان شده است. آیا این روش عقلایی درباره احکام شرعی هم به کار گرفته شده است؟

چنین اتفاق نظری در چه صورتی معتبر خواهد بود؟

ادله غیر لفظی (بُنی)

فصل دوم

در این فصل، از آن دسته از ادله اجتهادی سخن می گوئیم که لفظی نیستند؛ یعنی منبع استنباط حکم در آنها برگرفته از الفاظ نیست. که عبارت اند از: اجماع و عقل.

اجماع در لغت یعنی اتفاق نظر و در اصطلاح فقه شیعه عبارت است از «اتفاق نظر جمعی از علما که کاشف از رأی معصوم باشد».

توضیح اینکه اجماع در نظر شیعه با آنچه اهل تسنن پذیرفته‌اند، متفاوت است. بدین معنا که قوام اجماع از نظر شیعیان به آن است که رأی و نظر معصوم علیه السلام را کشف کند؛ برخلاف نظر اهل تسنن که اجماع را در هر صورت به عنوان یک دلیل مستقل حجت می‌دانند. بنابراین در فقه شیعه تنها اجماع و اتفاق نظری حجت محسوب می‌شود که نظر معصوم علیه السلام را برای ما کشف کند.

بیندیشیم

در خصوص این سخن شیخ انصاری که دربارهٔ رابطهٔ اهل سنت با اجماع می‌گوید: «هُمْ الْأَصْلُ لَهُ وَهُوَ الْأَصْلُ لَهُمْ»^۱، بیندیشید.

حجیت اجماع

با توجه به تعریفی که از اجماع به دست آوردیم، نتیجه می‌گیریم که حجیت اجماع ناشی از کاشف بودن آن از رأی معصوم علیه السلام است.

بنابراین اجماع یکی از راه‌هایی است که به وسیلهٔ آن می‌توان رأی معصوم علیه السلام را به دست آورد. به عبارت دیگر، همان‌گونه که مثلاً «تواتر» طریق رسیدن به سنت است، اجماع نیز همین نقش را ایفا می‌کند؛ با این فرق که خبر متواتر ناقل عین سخن معصوم علیه السلام است و از این رو دلیل لفظی محسوب می‌شود، اما اجماع بیانگر نظر و رأی معصوم علیه السلام می‌باشد و از این جهت آن را دلیل غیر لفظی یا «دلیل بُنی» می‌خوانیم. بنابراین چنان که گفتیم اجماع از نظر شیعه دلیل مستقلی به حساب نمی‌آید.

۱. انصاری، مرتضی؛ فرائد الاصول (رسائل)، ج ۱، ص ۱۸۴.

فعالیت



یکی از دلایلی که برای حجّیت اجماع غیر کاشف از قول معصوم بیان شده، این روایت منقول از رسول اکرم ﷺ است: «إِنَّ أُمَّتِي لَا تَجْتَمِعُ عَلَى ضَلَالَةٍ»^۱. درباره اعتبار این روایت و نقدهایی که بر آن شده است تحقیق کنید.

اقسام اجماع

اجماع بر دو قسم است :

الف) اجماع محصّل : به اجماعی گفته می شود که فقیه به وسیله تتبع در آرای فقها و فتاوی آنها تحصیل کرده و شخصاً به دست آورده باشد.

ب) اجماع منقول : برخلاف اجماع محصّل، در این نوع از اجماع، فقیه شخصاً فتاوی مجمعین را ندیده است، بلکه فقیه دیگری که اجماع را تحصیل کرده، وجود چنین اجماعی را نقل کرده است و او به استناد این اجماع نقل شده فتوا می دهد.

اکثر فقها به اجماع های نقل شده از فقیهان متقدم؛ یعنی بزرگانی که در زمان شیخ طوسی و پیش از ایشان می زیسته اند اعتماد می کنند، زیرا این فقها نزدیک عصر ائمه علیهم السلام زندگی می کرده اند و با توجه به دقت فراوانی که در پیروی از روایات داشته اند، بسیار بعید می دانند که آنان سخنی بدون استناد به روایتی از معصوم ﷺ گفته باشند.

تطبیق فقهی و ترجمه

شیخ طوسی در کتاب «الخلاف» درباره وجوب ذکر صلوات بر رسول خدا ﷺ و خاندان آن حضرت در تشهد نماز، می گوید :

الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَرَضٌ فِي التَّشَهُّدَيْنِ، وَرُكْنٌ مِنْ أَرْكَانِ الصَّلَاةِ، وَبِهِ قَالَ الشَّافِعِيُّ

۱. قزوینی، محمد بن یزید؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۰۲.

فِي الشَّهْدِ الْآخِرِ. دَلِيلُنَا: إِجْمَاعُ الْفِرْقَةِ وَ طَرِيقَةُ الْإِحْتِيَاظِ لِأَنَّهُ لَا خِلَافَ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ أَنَّ صَلَاتَهُ مَاضِيَةٌ وَلَمْ يَدُلْ دَلِيلٌ عَلَى صِحَّتِهَا إِذَا لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ.
وَالصَّلَاةُ عَلَى آلِ النَّبِيِّ فِي الشَّهْدِ وَاجِبَةٌ. وَقَالَ أَكْثَرُ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ: أَنَّهُ سُنَّةٌ.
دَلِيلُنَا: إِجْمَاعُ الْفِرْقَةِ وَ طَرِيقَةُ الْإِحْتِيَاظِ. وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ صَلَّى صَلَاةً لَمْ يُصَلِّ فِيهَا عَلَىَّ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِي لَمْ تُقْبَلْ مِنْهُ».^۱

صلوات بر پیامبر ﷺ در دو تشهد واجب است، و رکنی از ارکان نماز است و شافعی نیز این نظر را در تشهد آخر پذیرفته است. دلیل ما بر این حکم: اجماع شیعه و نیز احتیاط است، زیرا که اختلافی در این نیست که وقتی صلوات فرستاده شود نماز تمام است و اگر صلوات فرستاده نشود دلیلی بر صحت نماز وجود نخواهد داشت.
و صلوات بر خاندان پیامبر ﷺ نیز در تشهد واجب است. و اکثر پیروان شافعی نیز چنین نظری دارند که این سنت است. دلیل ما اجماع فرقه و طریق احتیاط است. و حضرت رسول ﷺ هم فرموده اند «هرکه نمازی بخواند و در آن بر من و اهل بیتم صلوات نفرستد، نمازش مورد پذیرش نخواهد بود».

۱. شیخ طوسی، الخلاف، ج ۱، صص ۳۷۳-۳۶۹؛ با تلخیص.

تاریخ فقه



محمد بن حسن طوسی مشهور به شیخ طوسی از فقهای قرن پنجم هجری قمری است. وی در خراسان متولد شد و در جوانی برای طی مدارج علمی به بغداد سفر نمود.
او در محضر علمای بنامی همچون شیخ صدوق، شیخ مفید و سید مرتضی پرورش یافت و به عنوان مرجع عالم شیعه شناخته شد. شاید در همه اعصار شیعه، کمتر فقیه‌ای به تأثیرگذاری و نقش آفرینی شیخ طوسی در عالم فقه بتوان یافت. بیهوده نیست

که به او لقب شیخ الطائفة داده‌اند. او مؤسس حوزه هزار ساله نجف، مؤلف دو کتاب از «کتب اربعه»، سه کتاب از کتب اولیه رجالی، تربیت‌کننده صدها فقیه شیعه و سنی و مصنف جامع‌ترین کتاب‌های فقهی و اصولی تا آن زمان است. عظمت شیخ موجب شد تا صد سال پس از وفات وی، همچنان تنها مرجع علمی حوزه‌های شیعه باقی بماند. از مهم‌ترین آثار ماندگار شیخ طوسی می‌توان از «المبسوط» و «الخلاف» در فقه، «العُدّه» در اصول فقه، «التبیین» در تفسیر و «الاستبصار» و «التهذیب» در حدیث نام برد.

بیندیشید و پاسخ دهید

- ۱ اجماع را تعریف کنید.
- ۲ اقسام اجماع را نام ببرید و تعریف کنید.
- ۳ متون فقهی موجود در این درس را ترجمه و مواردی را که به اجماع استناد شده است بیان کنید.

درس نهم

عقل (۱)

عقل مهم‌ترین دلیل انسان برای تشخیص درست از نادرست است و مذهب شیعه در میان مکاتب اسلامی، همیشه به عقل‌گرایی معروف بوده است.

آیا فقهای بزرگ شیعه در استنباط احکام از عقل نیز استفاده می‌کنند؟

اگر عقل درباره موضوعی حکم داد، آیا شرع هم این یافته‌های عقل را حجت می‌داند؟

آیا اگر عقل ملازمه یک حکم شرعی با امر دیگر را کشف کند، می‌توان براساس آن حکم کرد؟

از مهم ترین راه های تشخیص حق از باطل، که زیربنای سایر منابع فهم و درک معارف دینی و بشری می باشد، عقل است. ده ها آیه قرآن و صدها روایت معصومان علیهم السلام بیانگر اهمیت عقل در فهم صحیح شریعت است. از این رو خداوند متعال کسانی را که از عقل خود بهره درست نمی برند، این گونه نکوهش می کند :

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^۱.

و علت شقاوت اهل جهنم را عدم توجه به دلایل نقلی یا ادله عقلی می شمارد :

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»^۲.

لذا امام کاظم علیه السلام می فرماید :

«إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً. فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْآنبيَاءُ وَ الْآيَةُ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ»^۳.

درباره جایگاه عقل در قرآن تحقیق کنید. آیا می توانید آیات دیگری درباره ارزش تدبیر و تعقل بیابید؟

فعالیت



آنچه در اصول فقه محل بحث و تأمل است، ضوابط و شرایط بهره گیری از عقل در استنباط احکام شرعی است. اصولیان معتقدند دلیل عقل عبارت است از «هر حکم عقلی ای که نتیجه آن قطع به حکم شرعی باشد».

۱. سوره انفال، آیه ۲۲.

۲. سوره ملک، آیه ۱۰.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب؛ کافی، ج ۱، ص ۱۶.

حجّیت عقل

حجّیت عقل از امور بدیهی است و نیاز به دلیل و برهان ندارد. دلیل اساسی برای عقاید اسلامی که فروع دین نیز برگرفته از آن می‌باشد، عقل است. اما چنان‌که در تعریف آمد، دلیل عقلی هنگامی حجّیت دارد که برای شخص قطع به حکم شرعی حاصل کند، و اگر ایجاد ظنّ یا گمان کند هیچ‌گونه حجّیتی ندارد. همچنین آن دسته از احکام عقلی حجّت‌اند که برخاسته از عقل سلیم یا عقل فطری باشند؛ نه عقل آمیخته با هوا و هوس و تمایلات نفسانی و عاطفی.

قاعده ملازمه

خداوند متعال برای اینکه بشر را به مصالح واقعی که سعادت او در آن است برساند، اموری را واجب یا مستحب کرده و برعکس، برای اینکه آدمیان از مفسد دور بمانند آنها را از پاره‌ای کارها منع کرده است.

این مصالح و مفسد به نحوی است که اگر خود انسان نیز به آنها آگاه گردد عقلش همان حکمی را می‌کند که شرع کرده است؛ خواه آن مصالح و مفسد مربوط به جسم باشد یا جان، مربوط به فرد باشد یا اجتماع، مربوط به حیات فانی باشد یا حیات باقی. پس هر جا که آن حکمت‌ها یا معیارها و مناظر وجود داشت، حکم شرعی مناسب نیز وجود دارد. مثلاً وقتی عقل، ظلم به دیگران را ناپسند می‌شمارد، شرع نیز همین حکم را جاری می‌داند.

این همان چیزی است که دانشمندان اصول به نام «قاعده ملازمه» می‌خوانند و با این عبارت بیان می‌کنند که «كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمٌ بِالشَّرْعِ»؛ یعنی هرآنچه عقل به آن حکم کند، شرع نیز به همان حکم می‌کند.

یکی از پرکاربردترین انواع دلیل عقلی، استنباط حکم شرعی از لوازم عقلی احکام است. توضیح اینکه گاهی شارع برای موضوعی حکمی بیان می‌کند که این حکم، لوازم عقلی‌ای دارد. در چنین شرایطی عقل حکم می‌کند: چنان‌که تبعیت از حکم شرع لازم است، اطاعت از لازمه عقلی آن نیز لازم و واجب است.

دانشمندان اصول فقه موارد متعددی را به عنوان لوازم عقلی احکام شرعی بیان کرده‌اند. ما در این درس به «مقدمه واجب» و در درس بعد به «تلازم میان نهی و فساد» اشاره می‌کنیم:

مقدمه واجب

اگر شارع به وجوب عملی امر کند لازمه این امر واجب شدن مقدمات آن است. به آن عمل واجب که نیاز به مقدمه دارد «ذی المقدمه» گفته می شود. به این ترتیب نماز ذی المقدمه و وضو مقدمه آن است.

از آنجا که وجوب انجام مقدمه از وجوب ذی المقدمه ناشی می شود و برای خود وجوب مستقلی ندارد، به این گونه واجبات «واجب غیری» نیز می گویند.

اقسام مقدمه : مقدمه تقسیمات متعددی دارد که در ادامه به یک مورد از آنها اشاره می کنیم :

مقدمه عقلی و مقدمه شرعی

اگر وجود یک واجب متوقف بر وجود مقدمه ای باشد که عقل به تنهایی آن را درک می کند، به آن مقدمه عقلی می گویند؛ مانند تهیه وسیله برای رفتن به حج. در این مثال، امر خداوند به حج تعلق گرفته است، اما عقل انسان درک می کند که امتثال امر پروردگار متوقف بر فراهم نمودن مقدمات حج است. پس چنان که خود حج واجب است، لازمه عقلی آن که مقدمات حج می باشد نیز لازم است. (مقدمه عقلی)

اما اگر مقدمه را شرع تعیین کرده باشد نه عقل، به آن مقدمه شرعی می گویند؛ همچون طهارت برای نماز. در نماز دو حکم شرعی توسط شارع بیان شده است : نخست وجوب نماز و دیگر مقدمه بودن طهارت برای نماز. در اینجا عقل حکم می کند که چون نماز واجب است و طهارت مقدمه آن می باشد، پس طهارت نیز واجب است. در این مثال، دلیل شرعی ای بر وجوب طهارت نداریم، اما عقل به دلیل مقدمه بودن آن برای نماز، حکم به وجوب شرعی طهارت می کند.



متن زیر برگرفته از یکی از بزرگ‌ترین و مشهورترین کتاب‌های فقهی شیعه به نام «جواهر الکلام» نوشته شیخ محمدحسن نجفی رحمته الله مشهور به صاحب جواهر است که در آن به خوبی از قاعده مقدمه واجب استفاده شده است :

کِتَابُ الطَّهَّارَةِ

الطَّهَّارَةُ اسْمٌ لِلْوُضُوءِ أَوْ الْغُسْلِ أَوْ التَّيْمُمِ، وَكُلٌّ وَاحِدٌ مِنْهَا يَنْتَقِسُ إِلَى وَاحِدٍ وَاجِبٌ وَنَذْبٌ. فَالْوَاجِبُ مِنَ الْوُضُوءِ وَجُوبًا شَرْعِيًّا وَ لَوْ لُجُوبٍ مُقَدِّمَةِ الْوَاجِبِ، مَا كَانَ لِصَلَاةٍ وَاجِبَةٍ وَ أَجْزَائِهَا الْمُنَسِّيَةِ؛ أَوْ طَوَافٍ وَاجِبٍ فِي حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ وَ لَوْ مُتَدَوِّينِ لُجُوبٍ إِتْمَامِهِمَا إِجْمَاعًا؛ أَوْ لِمَسِّ كِتَابَةِ الْقُرْآنِ إِنْ وَجَبَ لِعَارِضٍ. وَ الظَّاهِرُ مِمَّنْ حَصَرَ الْغَايَاتِ الَّتِي يَجِبُ لَهَا الْوُضُوءُ، أَنَّهُ وَاجِبٌ لِعَيْنِهِ وَ لَا يَجِبُ لِنَفْسِهِ وَ لَمْ نَعْلَمْ فِيهِ خِلَافًا.

وَ دَلِيلُنَا [عَلَى غَيْرِيَّةٍ وَجُوبِ الْوُضُوءِ] :

وَ مَفْهُومُ قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» الدَّالُّ عَلَى نَفْيِ وَجُوبِ الْوُضُوءِ عِنْدَ عَدَمِ الشَّرْطِ.^۱

طهارت اسمی است که به وضو یا غسل و تیمم اطلاق می‌شود و هر یک از آنها تقسیم به واجب و مستحب می‌شوند.

پس وضوی واجب که واجب شرعی باشد هر چند به خاطر مقدمه واجب بودنش، وضوی است که برای نماز واجب و یا ادای اجزای فراموش شده نماز (مانند تشهد فراموش شده) گرفته شود. یا برای طواف واجب در حج یا عمره هر چند که (حج یا عمره) مستحب

۱. نجفی، محمدحسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۵؛ با تلخیص.

باشند زیرا به هر حال اتمام آنها (و خروج از احرام) اجماعاً واجب است. و نیز برای لمس نوشته‌های قرآن اگر (لمس کتاب) به دلیل عارضی (مثل نذر یا قسم) واجب شود (و در نتیجه طهارت نیز واجب می‌شود).

و ظاهر گفته‌ی کسانی که غایاتی که وضو برای آنها واجب شده را شمارش کرده‌اند، این است که وضو واجب‌گیری است و فی نفسه واجب نمی‌شود و خلاف این نظر شنیده نشده است.

دلیل ما بر وجوب‌گیری وضو :

مفهوم این قول الهی که می‌فرماید : «هنگامی که به نماز می‌ایستید، صورت و دستها را تا آرنج بشویید! و سر و پاها را تا مفصل مسح کنید»^۱ دلالت دارد که اگر شرط (نماز) نباشد، وضو نیز واجب نخواهد بود.

۱. سورة مائدة، آیه ۶.

بیندیشید و پاسخ دهید

- ۱ اصولیان دلیل عقل را چگونه تعریف می‌کنند؟
- ۲ چه دلیل عقلی‌ای حجّت دارد؟
- ۳ قاعده ملازمه را توضیح دهید.
- ۴ مقدمه واجب را با ذکر مثال تعریف کنید.
- ۵ اقسام مقدمه را به‌طور کامل توضیح دهید.
- ۶ دلیلی را که در متن فقهی (جواهر الکلام) برای اثبات واجب‌گیری بودن وضو آمده است، بیان کنید.

درس نایزیم

عقل (۲)

اگر شارع مقدس از امری نهی کرده باشد ولی ما آن را انجام دهیم قطعاً مرتکب حرام شده ایم، ولی آیا اگر مورد نهی، یک قرارداد باشد می توان گفت آن معامله باطل خواهد بود؟ آیا عقل بین حرمت عمل و بطلان آن ملازمه ای می بیند یا ممکن است عملی به رغم حرمتش، صحیح باشد؟

تلازم میان نهی و بطلان

از دیگر مواردی که ادعای تلازم عقلی در آن شده، آن است که اگر نهی شرعی به عملی تعلق گرفت، لازمه آن علاوه بر حرمت که از ظاهر نهی فهمیده می‌شود، بطلان و فساد آن عمل است. اصولیان این بحث را در دو موضع بررسی کرده‌اند:

الف) نهی در عبادات

منظور از عبادت، هر عملی است که در آن نیت و قصد قربت لازم است. سؤال این است که آیا نهی از یک عمل عبادی ملازم با بطلان آن عبادت است یا نه؟ مثلاً روزه گرفتن در عیدین یا نماز خواندن با لباس غصبی یا نماز خواندن حائض یا خواندن سُور عزائم در نماز، همگی مورد نهی واقع شده‌اند. آیا لازمه نهی از انجام این اعمال، بطلان آنهاست و از این رو، روزه عیدین و نماز در لباس غصبی و ... باطل است؟ در پاسخ باید گفت که بلی؛ نهی از عبادت مقتضی فساد و بطلان است. بدین معنی که اگر مکلف آن اعمال را انجام دهد کارش فاسد و باطل است. زیرا وقتی خداوند از عملی نهی می‌کند، در واقع آن عمل مبعوض او است و انجام دهنده آن عمل نیز مورد خشم و غضب خداوند متعال خواهد بود و همین امر موجب دور شدن او از خداست. در حالی که شرط صحت اعمال عبادی، داشتن قصد قربت است، چگونه می‌توان با عملی که باعث غضب خداست و موجب دوری مرتکب آن عمل از خدا می‌شود، به او تقرب جست و قصد قربت نمود؟!

ب) نهی از معاملات

مراد از معاملات در اینجا هر عمل غیر عبادی است که قصد قربت نمی‌خواهد. در این نوع از نهی‌ها، چون عمل مورد نهی نیاز به قصد تقرب ندارد، ملازمه‌ای میان نهی از آنها و بطلان آن اعمال وجود ندارد. بنابراین در مواردی نهی از معامله علاوه بر حرمت، دلالت بر فساد نیز می‌کند و در مواردی فقط دلالت بر حرمت دارد و فساد و بطلان معامله از آن برداشت نمی‌شود. لذا نمی‌توان به عنوان یک قاعده کلی، حکم به ملازمه میان نهی و فساد معاملات داد. مثلاً وقتی شارع مقدس از «بيع وقت النداء» یعنی خرید و فروش هنگام نماز جمعه، نهی کرده است،^۱ اگرچه این نهی دلالت بر حرمت چنین بیعی دارد، اما مقتضی فساد و ملازم بطلان آن نیست. پس مرتکب آن کاری حرام انجام داده، اما معامله‌اش صحیح است؛ در حالی که وقتی از ربا نهی می‌کند، این نهی هم دلالت بر حرمت دارد و هم فساد و بطلان بیع یا قرض ربوی.

۱. رجوع کنید به سوره جمعه، آیه ۹.



تطبیق فقهی و ترجمه

۱. محمدحسن نجفی صاحب جواهر رحمته الله در کتاب جواهر درباره حرمت بیع وقت النداء آورده است :

يَخْرُمُ الْبَيْعُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ بَعْدَ الْآذَانِ. وَ الْمُخْتَارُ أَنَّهُ إِنْ بَاعَ آئِمٌ وَ كَانَ الْبَيْعُ صَحِيحًا قِيلَ : «إِنَّ الْفُسَادَ حَسَنٌ إِنْ قُلْنَا : إِنَّ النَّهْيَ يَدُلُّ عَلَى الْفُسَادِ فِي الْمُعَامِلَاتِ». وَ قَدْ ذَكَرْنَا فِي الْأُصُولِ أَنَّ التَّحْقِيقَ عَدَمُ اقْتِضَائِهِ الْفُسَادَ فِيهَا عَقْلًا كَالْعِبَادَةِ، بَلْ وَ لَا عُرْفًا.^۱

خرید و فروش روز جمعه، بعد از اذان حرام است. نظر برگزیده این است که اگر خرید و فروش کند گناه کرده است ولی معامله اش صحیح است. گفته شده «فساد نیکو است اگر قائل باشیم که نهی دلالت بر فساد در معاملات کند» ولی در علم اصول ذکر کردیم که تحقیق، عدم اقتضای فساد در معاملات از نظر عقل است، همانطور که در عبادات چنین است (و موجب فساد می گردد) و نیز از نظر عرف (نهی مقتضی فساد در معاملات نیست).

۲. در همان کتاب درباره استفاده از طلا برای مردان آمده است :

لَا يَجُوزُ لِبَيْسِ الذَّهَبِ لِلرَّجُلِ إِجْمَاعًا وَلَا صَلَاةً فِي مُطْلَقِ الْمَلْبُوسِ مِنَ الذَّهَبِ وَلَوْ خَائِمًا. وَعَنِ الصَّادِقِ عليه السلام : «جَعَلَ اللَّهُ الذَّهَبَ فِي الدُّنْيَا زِينَةَ النِّسَاءِ فَحَرَّمَ عَلَى الرِّجَالِ لُبْسَهُ وَ الصَّلَاةَ فِيهِ». وَ يُقَالُ عَدَمُ الْخِلَافِ فِي بُطْلَانِ الصَّلَاةِ فِي مُطْلَقِ الْمَلْبُوسِ مِنَ الذَّهَبِ وَلَوْ خَائِمًا، وَ لَعَلَّهُ كَذَلِكَ؛ لِأَنَّ الصَّلَاةَ فِيهِ اسْتِعْمَالٌ لَهُ، وَ النَّهْيُ فِي الْعِبَادَةِ يَدُلُّ عَلَى الْفُسَادِ.^۲

استفاده از طلا برای مردان اجماعاً جایز نیست و نیز نماز خواندن همراه با پوششی که از طلا باشد، مطلقاً صحیح نیست حتی اگر انگشتر باشد. و از امام صادق عليه السلام آمده است : «خدا طلا را در دنیا زینت زنان قرار داد و استفاده از آن را و نماز خواندن با آن را بر مردان

۱. نجفی، محمدحسن؛ ج ۱۱، ص ۳۰۶.

۲. نجفی، محمدحسن؛ ج ۸، ص ۱۱۰.

حرام نمود». و نقل شده که هیچ اختلافی در بطلان نماز با طلا، ولو به اندازه انگشتری نیست، و چه بسا چنین باشد؛ زیرا نماز با طلا، استعمال و استفاده از آن محسوب می‌شود و نهی در عبادات، دلالت بر فساد و بطلان می‌کند.

تاریخ فقه



آیت الله محمد حسن نجفی معروف به صاحب جواهر از فقهای قرن سیزدهم هجری قمری می‌باشد. وی دوران کودکی و نوجوانی را در خاندان علم و فضیلت سپری کرد. تحصیل را از حوزه علمیه نجف اشرف آغاز کرد و در نوجوانی در زمره شاگردان شیخ جعفر کاشف الغطاء و سید مهدی بحر العلوم قرار گرفت و در ۲۵ سالگی به درجه اجتهاد نایل آمد.

از آیت الله محمد حسن نجفی آثار متعددی باقی مانده است که مهم‌ترین آنها کتاب جواهرالکلام است. این کتاب بی‌همتا شرح

مفصل و مستدلی است بر کتاب «شرایع الاسلام» اثر محقق حلی و ثمره ۳۲ سال تلاش شبانه‌روزی صاحب جواهر می‌باشد. جواهر الکلام، به عنوان دایرةالمعارف فقه شیعه، هم اکنون یکی از منابع معتبر فقهی برای حوزه‌های علمیه و سطوح عالی دانشگاه است. در عظمت این اثر گران سنگ همین بس که شیوه به کار رفته در طرح مسائل فقهی و چگونگی استنباط احکام در این کتاب، از سوی حوزه‌های علمیه به عنوان معیار و ملاک روش صحیح استنباط حکم شرعی پذیرفته شده است. امروزه از این روش با نام «فقه جواهری» یاد می‌کنند.

بیندیشیم و پاسخ دهیم

- ۱ تلازم میان نهی و بطلان را توضیح دهید.
- ۲ حکم تلازم میان نهی و بطلان در عبادات و معاملات را توضیح دهید.
- ۳ با دقت در متن‌های فقهی این درس، مواردی از تلازم میان نهی و بطلان حکم شرعی را بیان کنید.



بخش سوم

**آشنایی با ادله فقهی
و نقش آن در استنباط احکام**



درس دوازدهم

ادلّه فقهائی (۱) (استصحاب)

همه ما همیشه سعی در رعایت بهداشت و پاکی داریم؛ مخصوصاً وقتی برای شرکت در نماز جماعت به مسجد می‌رویم. حال فرض کنیم چرخ خودرویی که از کنارمان می‌گذرد در چاله‌ای می‌افتد و چند قطره آب کثیف به لباسمان می‌پاشد. آیا باید لباسمان را همچنان پاک بدانیم و می‌توانیم با آن نماز بخوانیم یا آنکه باید آن را برای نماز تطهیر کنیم؟ در این وضعیت که راهی برای یقین به تکلیف نداریم چگونه می‌بایست از بلا تکلیفی خارج شویم؟

جایگاه ادله فقهاتی

چنان که پیش تر گفته شد، ادله شرعی بر دو قسم اند: ادله اجتهادی و ادله فقهاتی. در درس های گذشته با ادله اجتهادی که منبع حکم واقعی هستند، آشنا شدیم. اما می دانیم که گاه فقیه در میان ادله اجتهادی، یعنی کتاب، سنت، اجماع و عقل قطعی، حکم مسئله مورد نظر خود را نمی یابد. اینجاست که اصول و قواعدی به باری او می آیند تا وی، با تمسک به آنها، خود و مقلدینش را در «مقام عمل» از تحیر خارج کند. به اصولی که در این جایگاه مورد تمسک واقع می شود «اصول عملیه» می گویند. در واقع احکام به دست آمده از طریق اصول عملیه، احکامی است که شارع مقدس برای رعایت حال مکلفین در موارد جهل به حکم واقعی، پیش پای آنها گذاشته است.

اگر دستمان از اصول عملیه کوتاه بود، چه اتفاقی می افتاد؟ آیا ادله اجتهادی به تنهایی پاسخگوی نیاز مکلفین است؟

بیندیشیم ۱



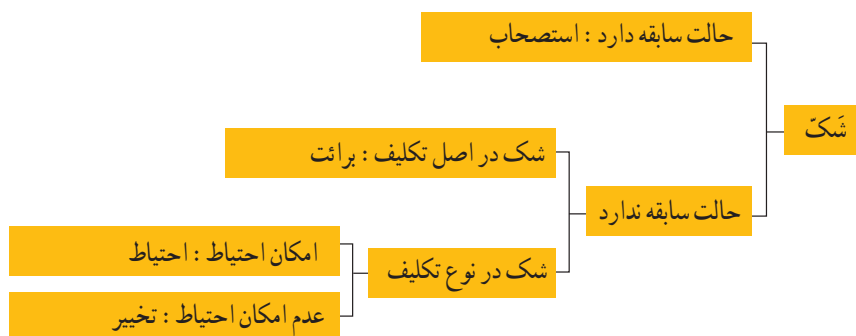
باید دانست که برای استنباط حکم شرعی، نمی توان در ابتدا به ادله فقهاتی رجوع کرد؛ بلکه جایگاه رجوع به این ادله «شک به حکم واقعی» است. بنابراین ادله فقهاتی تنها پس از جهل به حکم واقعی و یأس از دستیابی به آن، دلیل محسوب می شود. از این رو درباره آن گفته اند: «ذَلِيلٌ حَيْثُ لَا ذَلِيلٌ» (دلیل فقهاتی دلیل است در آنجایی که دلیل اجتهادی نباشد).

اقسام اصول عملیه

چنان که گفتیم جایگاه رجوع به ادله فقهاتی «شک به حکم واقعی» است. این شک شکل های مختلفی دارد. گاهی مورد شک دارای «حالت سابقه» است؛ یعنی قبلاً نسبت به آن حکم یا موضوع علم داشته ایم، ولی اکنون دچار شک شده ایم. این حالت محل اجرای «اصل استصحاب» است. اما گاهی شک ما هیچ حالت سابقه ای ندارد؛ در این وضعیت، گاه اصل

وجود تکلیف مورد تردید است؛ یعنی مثلاً از ابتدا شک داریم که فلان مسئله یا موضوع از نظر شارع مقدس محکوم به حرمت است یا خیر. در این وضعیت باید «اصل برائت» را جاری کرد. در مقابل گاهی شک ما به اصل وجود تکلیف نیست، بلکه می‌دانیم تکلیفی وجود دارد اما شک ما از ناحیه نوع تکلیف است؛ مثلاً می‌دانیم یکی از این دو لباس غصبی است، ولی شک داریم که مشخصاً کدام یک غصبی می‌باشد. در این وضعیت گاهی امکان عمل به احتیاط وجود دارد، که در این صورت باید «اصل احتیاط» را جاری نمود، یا اینکه امکان احتیاط وجود ندارد، که محل اجرای «اصل تخییر» است.

بنابراین به اعتقاد اصولیان، اصول عملی چهار قسم است: استصحاب، برائت، احتیاط و تخییر. در این درس با استصحاب و در درس آینده با سه قسم دیگر آن آشنا می‌شویم.



استصحاب

چنان که گفته شد استصحاب در جایی جاری می‌شود که شک ما حالت سابقه داشته باشد. مثلاً مکلفی می‌خواهد نماز بخواند و یقین دارد که در زمان سابق وضو گرفته است اما اکنون، پس از گذشت چند ساعت، شک می‌کند که آیا وضوی سابقش همچنان باقی است یا به دلیلی باطل شده است. در این صورت ذهن مکلف با دو حالت درگیر است:

۱- یقین سابق نسبت به طهارت

۲- شک نسبت به بقای طهارت.

در چنین وضعیتی به اصل استصحاب تمسک می‌کنیم. یعنی به یقین سابق عمل می‌کنیم و به شک بعدی توجه نمی‌کنیم و در نتیجه، خود را همچنان با وضو محسوب می‌کنیم.

ارکان استصحاب :

۱. **یقین سابق :** برای اجرای استصحاب باید علم و یقین به حالت سابق وجود داشته باشد.

۲. **شک لاحق :** باید پس از یقین سابق، برای مکلف نسبت به بقای متیقن، شک ایجاد شود.

برای اجرای استصحاب شرایطی نیز وجود دارد که به دو مورد از آنها اشاره می‌کنیم :

۱. **وحدت متعلق یقین و شک :** یعنی عیناً همان چیزی که قبلاً مورد یقین بود، در زمان بعد مورد شک واقع شود. بنابراین در مثال مذکور اگر مکلف در زمان سابق به وضو یقین داشت، ولی متعلق شک لاحق او غسل بود، نمی‌تواند استصحاب طهارت کند؛ زیرا متعلق یقین و شک یکی نیست.

۲. **هم‌زمانی یقین و شک :** یعنی مکلف در یک زمان، هم نسبت به حالت سابقه یقین و هم نسبت به بقای آن شک داشته باشد. بنابراین اگر ابتدا یقین داشته باشد و سپس یقینش از بین برود و تبدیل به شک شود، استصحاب جاری نخواهد شد؛ بلکه باید هر دو در یک زمان وجود داشته باشند.

فعّالیت

با مراجعه به احکام وضو و غسل رساله عملیه مرجع تقلید خود، دو نمونه از کاربرد استصحاب را بیان کنید.

حجّیت استصحاب

اگرچه اجرای استصحاب، روشی عقلایی است و غالباً افراد یقین خود را به بهانه پدید آمدن یک شک رها نمی‌کنند و آن را بی‌اثر نمی‌نمایند اما چون این روش دارای عمومیت نیست نمی‌توان برای حجّیت استصحاب به آن تمسک کرد و لازم است به روایات رجوع کنیم. بنابراین در اصول فقه اصلی‌ترین دلیل بر استصحاب، روایات متعددی است که علمای علم اصول برای حجّیت استصحاب به آنها استناد می‌کنند. در ذیل به دو نمونه از این روایات اشاره می‌شود :

الف. امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: «إِذَا شَكَّكَتَ فَابْنِ عَلَى الْيَقِينِ». راوی سؤال می کند: «هَذَا أَصْلُ؟» قال علیه السلام: «نَعَمْ».^۱

دربارهٔ روایت بالا و ارتباط آن با مطالبی که در درس دوم در خصوص نقش ائمه علیهم السلام در تأسیس اصول فقه گفته شد بیندیشید.

بیندیشیم ۲



ب. امام صادق علیه السلام از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می کند که فرمود: «مَنْ كَانَ عَلَى يَقِينٍ فَشَكَّ فَلْيَمْضِ عَلَى يَقِينِهِ؛ فَإِنَّ الشَّكَّ لَا يَنْقُضُ الْيَقِينَ»^۲

هر کس بر یقینی باشد و سپس شک بر او عارض شود، باید به یقینش عمل کند. زیرا شک یقین را از بین نمی برد.

تطبیق فقهی و ترجمه

در متن های زیر که برگرفته از آثار فقهی شیخ مرتضی انصاری است، چگونگی استفاده از استصحاب در استنباط حکم شرعی دیده می شود:

۱. متن زیر برگرفته از «کتاب الصوم» است که در آن چگونگی استنباط جواز یا حرمت خوردن و آشامیدن در هنگام شک در فرارسیدن زمان طلوع فجر دلیل استصحاب بیان شده است:

الظَّاهِرُ جَوَازُ التَّنَاوُلِ مَعَ الظَّنِّ بِبَقَاءِ اللَّيْلِ، تَغْوِيلاً عَلَى اسْتِصْحَابِ اللَّيْلِ، بِمَعْنَى عَدَمِ طُلُوعِ الْفَجْرِ.

۱. حرّ عاملی، محمدبن حسن؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۱۲.

۲. صدوق، محمدبن بابویه؛ الخصال، ج ۲، ص ۶۱۹.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ...»^۱؛ جَعَلَ غَايَةَ جَوَازِ الْأَكْلِ وَالشَّرْبِ تَبَيُّنَ النَّهَارِ، لَا وَجُودَهُ الْوَاقِعِيُّ.

وَفِي الرِّوَايَةِ: «قُلْتُ لَهُ: أَكُلُ حَتَّى أَشْكَّ؟ قَالَ: كُلْ حَتَّى لَا تَشْكُ». وَمُقْتَضَى أَكْثَرِهَا [الرِّوَايَاتِ] جَوَازُ التَّنَاوُلِ مَعَ الشَّكِّ، بَعْدَ الْفَحْصِ. وَمُقْتَضَى الْأَسْتِصْحَابِ وَ الرِّوَايَةِ الْآخِرَةِ: جَوَازُ التَّنَاوُلِ مَعَ عَدَمِ الْفَحْصِ وَالشَّكِّ، أَيْضًا.

وَكَذَا يُفْسَدُ الصَّوْمُ بِفِعْلِ الْمُفْطِرِ مَعَ الْعَلَطِ بِالْغُرُوبِ لِلظُّلْمَةِ الْمُوهِمَةِ. فَإِنَّ مُقْتَضَى اسْتِصْحَابِ بَقَاءِ النَّهَارِ وَحُرْمَةِ الْإِفْطَارِ: تَحْرِيمُ الْفِعْلِ. فَقَدْ فَعَلَ الْمُفْطِرُ مِنْ غَيْرِ إِذْنِ الشَّارِعِ مَعَ مُصَادَفَتِهِ النَّهَارِ.^۲

ظاهر، جواز تناول (ادامه خوردن سحری) با ظن به بقای شب (و نرسیدن به وقت اذان صبح) است با تکیه بر استصحاب شب، به معنای عدم طلوع فجر.

خدای متعال می‌فرماید: «و بخورید و بیاشامید تا رشته سپید صبح از رشته سیاه شب برای شما آشکار شود» و پایان جواز خوردن و آشامیدن را آشکار شدن روز دانسته نه وجود واقعی آن.

و در روایت است که: «به حضرت ﷺ گفتم: آیا تا هنگام شک (به ورود صبح) بخورم؟ حضرت فرمود: بخور تا زمانی که شک نکنی (بلکه یقین به آمدن روز پیدا کنی). و مقتضای اکثر روایات جواز خوردن و آشامیدن همراه با شک در طلوع فجر بعد از تفحص از آن است و مقتضای استصحاب و روایت اخیر جواز خوردن و آشامیدن با عدم فحص و جستجو و بقای شک است.

همچنین روزه با انجام مفطر (باطل کننده روزه) به سبب اشتباه در غروب به دلیل تاریکی موهم، باطل می‌شود. زیرا مقتضای استصحاب بقای روز و حرمت افطار، تحریم فعل (مفطر) است (درحالی که) چنین شخصی بدون اذن شارع عمل باطل کننده روزه را انجام داده که مصادف با روز نیز بوده است.

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۷.

۲. انصاری، شیخ مرتضی، کتاب الصوم، ص ۶۴؛ با تلخیص.

شیخ مرتضیٰ انصاری در قرن ۱۳ در شهر دزفول متولد شد. در جوانی چندی در حوزه علمیّه کربلا مشغول به تحصیل گردید. سپس به ایران بازگشت و در کاشان از محضر حاج ملا احمد نراقی بهره برد و دوباره به نجف رفت و فقه و اصول را از شیخ جعفر کاشف الغطاء و شیخ محمدحسن صاحب جواهر فراگرفت و به مقام اجتهاد رسید. او پس از رحلت آیت الله شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر) به زعامت و مرجعیت شیعه برگزیده شد.

مکتب علمی شیخ انصاری پرورش دهنده صدها فقیه و اندیشمند معروف شیعه همچون میرزای شیرازی، آخوند خراسانی، سید جمال الدین اسدآبادی و شیخ جعفر شوشتری است.

نوآوری های فقهی و اصولی این فقیه ارجمند، اجتهاد را در حوزه های علمیّه به اوج کمال و رشد رسانید و روش اجتهادی او را تا زمان حاضر ماندگار ساخت. از شیخ انصاری آثار علمی متعددی باقی مانده که در این میان دو کتاب زیر از همه معروف تر و از کتب درسی مدارج عالی در حوزه های علمیّه است :

۱. فرائد الاصول : که کتابی در علم اصول فقه می باشد و به «رسائل» معروف شده است.



۲. مکاسب : که اثری فقهی و استدلالی در خصوص مسائل کسب و تجارت و مشحون از تحقیقات و پژوهش های جامع است.

بیندیشیم و پاسخ دهیم

- ۱ جایگاه اجرای اصول عملیه را توضیح دهید.
- ۲ اقسام اصول عملیه و محلّ جریان هریک را بیان کنید.
- ۳ ارکان استصحاب را بیان کنید.
- ۴ شرایط اجرای استصحاب را بیان کنید.

درس سیزدهم

ادله فقهاتی (۲) (برائت، احتیاط، تخیر)

گاهی به اصل تکلیف شک داریم که آیا مثلاً حکم این مسئله حرمت است یا چیز دیگر و در ادله اجتهادی هم هیچ دلیلی بر حرمت آن نمی‌یابیم. در اینجا چه باید کرد و تکلیف چیست؟ آیا باید آن را انجام دهیم یا تکلیف از ما ساقط است؟ در کجا لازم است احتیاط کنیم و از موضوع پرهیز نماییم؟ اگر احتیاط ممکن نباشد چه باید کرد؟

در درس گذشته دربارهٔ استصحاب، که نخستین دلیل از ادلهٔ فقهاتی است، سخن گفتیم و اینک، در این درس، به سه دلیل دیگر یعنی برائت، احتیاط و تخیر می‌پردازیم.

۱. برائت

گاهی مجتهد به اصل تکلیف شک دارد؛ بدین معنی که هنگام برخورد به مسئله‌ای شک می‌کند که مثلاً حکم این مسئله حرمت است یا نه، ولی در ادلهٔ اجتهادی هیچ دلیلی بر حرمت آن نمی‌یابد. در اینجاست که بر اساس ادلهٔ فقهاتی حکم به برائت می‌کند؛ یعنی می‌گوید وقتی در وجود تکلیف شرعی شک باشد و دلیل اجتهادی نیز بر آن یافت نشود، حکم به عدم تکلیف و مباح بودن آن عمل می‌کنیم.

شک به وجود تکلیف دو گونه است :

- شک نسبت به وجوب یک عمل؛ مانند شک به وجوب استهلال ماه رمضان.
- شک نسبت به حرمت یک عمل؛ مثلاً در اوایل عصر حاضر که پزشکان موفق به انتقال خون از انسانی به انسان دیگر شدند، این شبهه ایجاد شد که آیا این عمل — به‌ویژه اگر به صورت خرید و فروش باشد — حرام است یا حلال؟ که فقها با استناد به اصل برائت به جواز آن حکم دادند.

در هر دو صورت، اصل برائت حکم به عدم تکلیف شرعی می‌نماید.

حجّیت برائت

برای حجّیت برائت به سه دلیل عقل، کتاب و سنت استناد شده است :

الف. عقل : عقل حکم می‌کند که اگر قانون‌گذار بنده‌ای را برای ارتکاب عملی که وجوب یا حرمتی برایش بیان نشده است عقاب کند فعلی قبیح انجام داده است و از حکیم چنین فعلی سر نمی‌زند. این دلیل به صورت قاعده‌ای در آمده است که به آن «قاعدهٔ قبح عقاب بلا بیان» می‌گویند.

ب. کتاب : آیات متعددی در قرآن برای اثبات برائت مورد استناد واقع شده است؛ همچون عبارت :

«... لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا...»^۱

خدا هیچ کس را جز به اندازه‌ای که به او داده است تکلیف نمی‌کند.

۱. سورة طلاق، آیه ۷.

ج. سنت : مهم ترین روایتی که در اینجا بیان شده «حدیث رفع» است. بر طبق این روایت که مورد قبول همه فرق اسلامی است، مؤاخذه و عذاب نسبت به نه چیز از امت پیامبر اسلام ﷺ برداشته شده است که پنجمین آنها «ما لا يعلمون» می باشد.

فعّالیت ۱

حدیث رفع را بیابید و دربارهٔ نه چیزی که مجازات آن از امت اسلامی رفع شده است تحقیق کنید.

۲. احتیاط

گاهی فرد نسبت به اصل تکلیف هیچ گونه شکی ندارد؛ یعنی به وجود تکلیف یقین دارد و می داند که نسبت به امری از سوی شارع ذمه اش مشغول است؛ ولی نسبت به اینکه تکلیف به چه چیز تعلّق گرفته شک دارد. مثلاً می داند که یکی از دو ظرف غذا نجس است، ولی نمی داند کدام یک. یا مسافری در موقعیتی است که نمی داند باید نمازش را شکسته بخواند یا تمام. در این شرایط اگرچه علم مکلف نسبت به تکلیف، علمی کامل و شامل جزئیات نیست، امّا دارای مرتبه ای از علم است که به آن «علم اجمالی» می گویند و همین برای عمل بر طبق آن کافی است. بنابراین بر مکلف است به گونه ای عمل کند که نسبت به فراغت ذمه اش از تکلیف یقین نماید. از این جهت، در مثال مذکور باید احتیاط کرده و از هر دو ظرف غذا اجتناب کند و در مثال دوم، باید نمازش را هم شکسته بخواند و هم تمام.

فعّالیت ۲

در رسالۀ عملیۀ مرجع خود نمونه های بیشتری برای اصل احتیاط بیابید.

حجّیت احتیاط

لزوم عمل به احتیاط علاوه بر دلایل عقلی با ادله نقلی نیز قابل اثبات است.

الف. دلایل عقلی: برای حجّیت احتیاط به دو دلیل عقلی زیر می‌توان استناد کرد:

- دلیل اوّل: عقل حکم می‌کند که هرکس نسبت به تکلیفی، علم به اشتغال ذمه دارد، باید به گونه‌ای عمل کند که یقین به فراغ ذمه بیابد. به عبارت کوتاه‌تر: «اشتغال یقینی مستلزم فراغ یقینی است».

درباره قاعده اشتغال بیندیشید و برای آن نمونه‌هایی را در عرف بیابید.

بیندیشیم



- دلیل دوم: هرگاه عقل نسبت به عملی ضرری را احتمال دهد، امر به پرهیز نسبت به آن می‌کند، و اگر کسی خلاف این حکم عقل رفتار کند مستحقّ مذمت است. مثلاً اگر کسی احتمال دهد که محتوای یکی از دو ظرف، سمّ است، حکم به اجتناب از هر دو می‌دهد. به همین ترتیب اگر یقین داشته باشد که یکی از دو مایع حرام است، عقل به او حکم می‌کند که از هر دو پرهیز کند. این حکم عقل به صورت قاعده‌ای درآمده است که آن را «قاعده وجوب دفع ضرر محتمل» می‌گویند.

ب. دلایل نقلی

اگرچه عمده دلیل اصولیان بر حجّیت احتیاط همان ادله عقلی مذکور است، اما روایات متعددی نیز در این باره وجود دارد که به دو نمونه آن اشاره می‌شود:

— امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به کمیل بن زیاد می‌فرماید:

«أَخَوْكَ دِينَكَ فَاحْطَ لِدِينِكَ بِمَا شِئْتَ»^۱

دین تو همچون برادر توست، پس تا می‌توانی نسبت به آن جنبه احتیاط را مراعات کن.

۱. حرّعاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۷.

— امام صادق (ع) در بخشی از یک روایت طولانی می‌فرماید: امور بر سه نوع است: امری که درستی آن روشن است و باید از آن تبعیت کرد، امری که انحرافش آشکار است و باید از آن پرهیز شود و امر مشکلی که از شبهات است. پس هر کس شبهات را ترک کند، از محرمات رها شده است و هر که در شبهات وارد شود، مرتکب محرمات می‌شود و ندانسته در هلاکت می‌افتد. امام در نهایت می‌فرماید:

«فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْاِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ»^۱

در مواردی که وجوب احتیاط به وسیله دلایل عقلی قابل اثبات نیست ولی روایات باب احتیاط، مکلف را به احتیاط در آن مورد توصیه می‌کند، «احتیاط شرعی» گفته می‌شود.

۳. تخییر

چنان که دیدیم، اصل احتیاط در جایی جاری است که اصل وجود تکلیف بر مکلف معلوم باشد ولی نداند که تکلیف به چه امری تعلق گرفته است.

اما گاهی شک ما میان وجوب و حرمت است. در اینجا نه امکان جمع میان دو عمل است و نه امکان ترجیح یکی بر دیگری. به عبارت دیگر، در همان مواردی که محل اجرای احتیاط است، گاهی احتیاط مقدور نیست و آن در جایی است که شک مکلف میان حرمت و وجوب باشد. در چنین وضعیتی اصل تخییر جاری می‌شود، یعنی مکلف میان انجام یا ترک عمل مخیر است. برای روشن شدن مطلب به مثال زیر توجه کنید:

در احکام اجتهاد و تقلید خوانده‌ایم که مکلفین برای انجام تکالیف خود، یا باید مجتهد باشند یا مقلد و یا باید به احتیاط عمل کنند. حال، کسی که عمل به احتیاط می‌کند، ممکن است با مسئله‌ای مواجه شود که برخی فقها حکم به حرمت آن و برخی دیگر حکم به وجوب آن داده‌اند. مثلاً در مورد حکم کسی که نذر کرده است تا روز معینی را در سفر روزه بگیرد، برخی فقها حکم به وجوب عمل به نذر و برخی دیگر حکم به حرمت مطلق روزه مسافر داده‌اند. در چنین شرایطی عمل به احتیاط ممکن نیست و لذا این فرد میان عمل به یکی از دو فتوا مخیر است.

حجّیت تخییر

حجّیت تخییر امری بدیهی است که نیازی به استدلال ندارد؛ زیرا هنگامی که مکلف در واقعه‌ای قرار می‌گیرد که از وجوب یا حرمت خالی نیست، عقلاً یکی از آن دو از او صادر می‌شود و راهی جز انجام یکی را ندارد.

۱. شیخ کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی، ج ۱، ص ۶۸.

در متن‌های زیر که برگرفته از آثار حضرت امام خمینی ره است، با چگونگی استنباط حکم شرعی از اصول عملیه مذکور آشنا می‌شوید:

۱ در متن زیر، بر اساس اصل براءت، حکم نمازگزارى بیان شده است که از روی جهل یا فراموشی، «جهر و اخفات» را در نماز رعایت نمی‌کند:

لَوْ أَخْلَ بِالْجَهْرِ أَوْ الْأَخْفَاتِ عَنْ جَهْلٍ بِالْحُكْمِ أَوْ الْمَوْضُوعِ أَوْ نِسْيَانٍ أَوْ خَطَأٍ أَوْ سَهْوٍ وَ نَحْوِهَا، فَمُقْتَضَى أَصَالَةِ الْبَرَاءَةِ الصَّحَّةُ مُطْلَقًا. لِلشَّكِّ فِي اغْتِبَارِهِمَا فِي غَيْرِ حَالِ الْعِلْمِ وَ الْعَمْدِ مِنْ غَيْرِ فَرْقٍ بَيْنَ الْجَهْلِ بِالْحُكْمِ وَ غَيْرِهِ، وَ مِنْ غَيْرِ فَرْقٍ بَيْنَ الْإِلْتِفَاتِ إِلَى الْخَلَلِ بَعْدَ الصَّلَاةِ أَوْ أَنْهَاءِهَا، بَعْدَ الرُّكُوعِ أَوْ قَبْلَهُ، حَتَّى أَثْنَاءَ الْقِرَاءَةِ.^۱

اگر شخص به سبب ندانستن مسئله یا به خاطر آنکه موضوع را نمی‌شناخت و یا آنکه فراموش کرد یا از روی خطا یا سهو و امثال آنها در رعایت جهر و اخفات اخلال وارد کرد، مقتضای اصالت براءت در همه موارد صحت (نماز) است؛ زیرا که در لزوم رعایت جهر و اخفات در جایی که علم نداریم یا عمدی در کار نیست شک داریم و در این مسئله فرقی نمی‌کند که جهل به حکم باشد یا غیر آن و فرقی نمی‌کند که توجه به این خلل که جهر یا اخفات را رعایت نکرده، بعد از پایان نماز باشد یا در میان نماز، بعد از انجام رکوع باشد یا قبل از آن و حتی اگر در بین قرائت هم باشد (باز نماز صحیح خواهد بود).

۲ در متن زیر حکم غیبت از فرد متجاهر با تمسک به احتیاط شرعی بیان شده است:

الْأَرَادُ بِالْمُتَجَاهِرِ مَنْ كَانَ مُتَجَاهِرًا بِالْفِسْقِ، غَيْرَ مُبَالٍ عَنْ ظُهُورِهِ لَدَى النَّاسِ. فَمَنْ جَاهَرَ بِفِسْقِهِ مَعَ تَوَجُّهِهِ لَدَى النَّاسِ بِوَجْهِ يُمَكِّنُ صِحَّتَهُ وَ لَوْ بَعِيدًا، لَمْ يَكُنْ مُتَجَاهِرًا جَائِزَ الْعِقَابِ. وَ لَوْ عَلِمَ كَذِبُهُ فِي مَحْمِلِهِ، فَضْلًا عَمَّا إِذَا احْتَمَلَتْ صِحَّتَهُ وَ لَوْ بَعِيدًا. فَلَا بُدَّ فِي الْحُكْمِ بِالْجَوَازِ مِنْ إِخْرَازِ كَوْنِهِ مُتَجَاهِرًا بِالْفِسْقِ، مِنْ غَيْرِ احْتِمَالِ الصَّحَّةِ أَوْ احْتِمَالِ اغْتِدَارِهِ، بِغُذْرٍ غَيْرِ مَغْلُومِ الْقِسَادِ. لِمَا عَلِمَ مِنْ طَرِيقِ الْعَقْلِ وَ النَّفْلِ اخْتِرَامَ التَّسْلِيمِ وَ الْإِهْتِمَامَ بِشَأْنِهِ وَ إِنْ عَرَضَهُ كَذِبُهُ؛ فَلَا بُدَّ فِيهِ مِنَ الْإِحْتِيَاظِ.^۲

مراد از متجاهر کسی است که متجاهر به فسق باشد و برایش آشکار شدن فسقش برای مردم اهمیتی نداشته باشد. پس کسی که به فسق متجاهر باشد ولی آن را برای مردم به روشی توجیه کند به گونه‌ای که امکان صحت توجیه آن باشد حتی اگر خیلی هم بعید به نظر آید،

۱. امام خمینی، الخلل فی الصلاة، ص ۲۲۰؛ با تلخیص.

۲. امام خمینی، مکاسب المحرمه؛ ج ۱، ص ۴۲۲؛ با تلخیص.

چنین شخصی متجاهر محسوب نمی‌شود تا غیبت کردن از وی جایز باشد. حتی اگر دروغ بودن توجیهاتش آشکار باشد (باز هم متجاهر حساب نمی‌شود) چه رسد به اینکه صحت توجیه‌های وی نیز محتمل باشد، هرچند خیلی بعید به نظر رسد.

پس در حکم به جواز غیبت، بایستی متجاهر به فسق بودنش احراز شود بدون اینکه بتوان حمل به صحت یا معذور بودن شخص به عذر موجه نمود، زیرا وجوب احترام به مسلمان و اهتمام به (رعایت) شأن وی به طریق عقل و نقل یقینی است و اینکه آبروی او مثل خوش (محترم) است. پس باید در این موضوع به احتیاط عمل کرد.

۳ امام خمینی رحمته الله علیه در باب اجتهاد و تقلید، در کتاب تحریر الوسیله، می‌گوید:

«إِذَا كَانَ الْأَعْلَمُ مُنْهَضًا فِي شَخْصَيْنِ وَلَمْ يَتَمَكَّنْ مِنْ تَعْيِينِهِ، تَعَيَّنَ الْأَخْذُ بِالْإِحْتِيَاظِ أَوْ الْعَمَلُ بِأَحْوِطِ الْقَوْلَيْنِ مِنْهُمَا عَلَى الْأَحْوِطِ، مَعَ التَّمَكُّنِ. وَمَعَ عَدَمِهِ يَكُونُ مُخَيَّرًا بَيْنَهُمَا»^۱.

هرگاه که أعلم منحصر در دو شخص باشد و تعیین آن ممکن نباشد، بایستی که به احتیاط عمل کرد یا آنکه در صورت امکان، به قولی که به احتیاط نزدیک‌تر است عمل کند. و چنانچه ممکن نبود شخص مخیر است که به هر کدام از دو قول عمل نماید.

۱. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۶.

تاریخ فقه

سید روح الله موسوی مصطفوی معروف به امام خمینی رحمته الله علیه، در شهر خمین دیده به جهان گشود. وی از سنین کودکی و نوجوانی با بهره‌گیری از هوشی سرشار، قسمتی از علوم متداول روز و دروس مقدماتی و سطح حوزه‌های علمیه را نزد اساتید شهر خمین و بیش از همه نزد برادر خود فرا گرفت و سپس عازم حوزه علمیه اراک شد.

پس از آنکه آیت الله حائری به قم رفت و حوزه علمیه قم را تأسیس کرد، امام خمینی رحمته الله علیه نیز رهسپار قم گردید و به سرعت مراحل تحصیلات تکمیلی علوم حوزوی را نزد علما و اساتید قم طی کرد. روح حقیقت جو و جست‌وجوگر حضرت امام رحمته الله علیه باعث شد ایشان هم‌زمان با فراگیری فقه و اصول به تحصیل ریاضیات، هیئت، ادبیات، حکمت و فلسفه، اخلاق و عرفان اسلامی نیز بپردازد و جامع علوم مختلف گردد.

از ویژگی‌های امام خمینی، توجه به نقش اجتهاد و فقاقت در اداره جامعه و حکومت بود. ایشان در یکی از پیام‌های خود خطاب به روحانیت می‌گوید: «حکومت در نظر

مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است.^۱ این بینش جامع امام، باعث شد تا بزرگ‌ترین حادثه تاریخ بعد از زمان ائمه علیهم‌السلام به رهبری ایشان رقم زده شود و جهان شاهد برپایی حکومت اسلامی براساس فقه اهل بیت علیهم‌السلام باشد. حضرت امام علیه‌السلام شاگردان زیادی را در عالم فقه تربیت نمود که از جمله می‌توان از علامه شهید مطهری، شهید آیت الله بهشتی و حضرت آیت الله خامنه‌ای نام برد. حضرت امام تألیفات فقهی متعددی دارد؛ از جمله:

۱. کتاب البیع: که مشتمل بر مسائل باب تجارت است و در خلال بحث از شرایط متعاقدين، بحث بسیار مهم ولایت فقیه را اثبات و شرح می‌نماید.
 ۲. کتاب ولایت فقیه: این کتاب برگرفته از جلسات درس خارج فقه امام در نجف اشرف در موضوع ولایت فقیه و حکومت اسلامی است.
 ۳. تحریر الوسیله: کتابی است جامع همه ابواب فقه به شیوه فتوایی که امام در آن نظرات فقهی خود را بیان نموده است.
- سرانجام، این فقیه ژرف اندیش در ۱۴ خرداد سال ۱۳۶۸ چشم از جهان فرو بست و بر فراز دستان جمعیت انبوهی که جهان تا کنون نظیرش را ندیده است، تشییع و به خاک سپرده شد.

۱. امام خمینی؛ صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۹

بیندیشیم و پاسخ دهیم

۱. دلیل عقلی بر حجّیت برائت چیست؟
۲. قاعده وجوب دفع ضرر محتمل را توضیح دهید.
۳. تخییر در کجا جاری می‌شود؟
۴. هر یک از موارد زیر محلّ جریان کدام اصل عملی است و چه حکمی دارد؟
 - الف. وقتی مکلف هیچ راهی برای تعیین قبله ندارد.
 - ب. هرگاه درباره از بین رفتن عدالت امام جماعت شک کنیم.
 - ج. وقتی در نقطه‌ای خارج از شهر بودیم که نمی‌دانیم آیا نماز کامل است یا شکسته.
 - د. اگر شک کنیم که عصا را انگوری که به جوش آمده حلال است یا حرام و دلیلی اجتهادی برای آن نیابیم.

منابع و خلاصه

۱. قرآن کریم
۲. ابن ادریس حلی، سرائر؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ ق
۳. ابوجعفر برقی، محاسن؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱
۴. اردبیلی، احمد، مجمع الفائدة و البرهان؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ ق
۵. امام خمینی، صحیفه امام؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹
۶. امام خمینی، تحریر الوسیله؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹
۷. امام خمینی، الخلل فی الصلاة؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸
۸. امام خمینی، مکاسب محرمة؛ قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۰۹ ق
۹. انصاری، مرتضی؛ فرائد الاصول؛ قم: دفتر نشر اسلامی
۱۰. انصاری، مرتضی، کتاب الصوم؛ کنگره شیخ انصاری، ۱۴۱۳ ق
۱۱. انصاری، مرتضی، کتاب الزکاة؛ قم: کنگره شیخ انصاری، ۱۴۱۵ ق
۱۲. انصاری، مرتضی، کتاب النکاح؛ قم: کنگره شیخ انصاری، ۱۴۱۵ ق
۱۳. انصاری، مرتضی، کتاب القضاء و الشهادات؛ قم: کنگره شیخ انصاری، ۱۴۱۵ ق
۱۴. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه؛ قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۹ ق
۱۵. حلی کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد؛ مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۱۴ ق
۱۶. دارالقطنی، سنن؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق
۱۷. راوندی، قطب الدین، فقه القرآن؛ قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۳ ق
۱۸. شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضه البهیة؛ قم: کتابفروشی داوری، ۱۴۱۰ ق
۱۹. صدر، محمدباقر، المعالم الجدیده؛ قم: النجاش، ۱۳۹۵ ق
۲۰. صدوق، محمد بن بابویه، المقنع؛ قم: مؤسسه امام هادی (ع)، ۱۴۱۵ ق
۲۱. صدوق، محمد بن بابویه، من لایحضره الفقیه؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق
۲۲. صدوق، محمد بن بابویه، الخصال؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲
۲۳. طباطبائی، محمدحسین، تفسیر المیزان؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی
۲۴. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق
۲۵. طوسی، خلاف؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ ق
۲۶. علامه حلی، حسن بن یوسف، تذکره الفقهاء؛ قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۱۴ ق
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق
۲۸. گرجی، ابوالقاسم، تاریخ فقه و فقها، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۲
۲۹. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، تهران: دارالکتب الاسلامیه
۳۰. مشکینی، علی، التعلیقه الاستدلاليه علی تحریر الوسیله؛ قم: دارالحديث، ۱۳۹۳
۳۱. مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی؛ تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۶
۳۲. مفید، محمد بن نعمان، المقنعه؛ قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق
۳۳. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام؛ بیروت: داراحیاء و التراث العربی، ۱۴۰۴ ق



سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی جهت ایفای نقش خطیر خود در اجرای سند تحول بنیادین در آموزش و پرورش و برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران، مشارکت معلمان را به عنوان یک سیاست اجرایی مهم دنبال می کند. برای تحقق این امر در اقدامی نوآورانه سامانه تعاملی بر خط اعتبارسنجی کتاب های درسی راه اندازی شد تا با دریافت نظرات معلمان درباره کتاب های درسی نونگاشت، کتاب های درسی را در اولین سال چاپ، با کمترین اشکال به دانش آموزان و معلمان ارجمند تقدیم نماید. در انجام مطلوب این فرایند، همکاران گروه تحلیل محتوای آموزشی و پرورشی استان ها، گروه های آموزشی و دبیرخانه راهبری دروس و مدیریت محترم پروژه آقای محسن باهو نقش سازنده ای را بر عهده داشتند. ضمن ارج نهادن به تلاش تمامی این همکاران، اسامی دبیران و هنرآموزانی که تلاش مضاعفی را در این زمینه داشته و با ارائه نظرات خود سازمان را در بهبود محتوای این کتاب یاری کرده اند به شرح زیر اعلام می شود.

اسامی دبیران و هنرآموزان شرکت کننده در اعتبارسنجی کتاب احکام (۳) - کد ۱۱۲۳۳۲

ردیف	نام و نام خانوادگی	استان محل خدمت	ردیف	نام و نام خانوادگی	استان محل خدمت
۱	فاطمه بوالحسنی	مرکزی	۹	رباب مروارید	خراسان رضوی
۲	مرتضی زمانی	قزوین	۱۰	طیبه دادی گیو	خراسان جنوبی
۳	غلامرضا عارفیان	فارس	۱۱	ربعلی شیران خانقاه	اردبیل
۴	سید فخرالدین قافله باشی	قزوین	۱۲	علی ولیزاده	همدان
۵	مهران احسانی	ایلام	۱۳	فاطمه گندمکار	اصفهان
۶	مرضیه یزدانی رشوانلوئی	خراسان شمالی	۱۴	معصومه منصوری	ایلام
۷	سیما کریمی	شهرستان های تهران	۱۵	زیبا طائری	آذربایجان غربی
۸	رضوان اناری سرسنگی	اصفهان	۱۶	بیگم وصفی	آذربایجان غربی